

روش پژوهش کیفی

قاسم افتخاری*



چکیده

دستاوردهای شگفت‌انگیز روش پژوهش علمی، زیست‌جهان انسان را در مدت نسبتاً کوتاهی به‌طور بنیادین دگرگون ساخت، دشواری‌های زندگی سنتی و راه‌حل آنها جای خود را به مسائل نوظهوری داد که هیچ‌کدام در گفتمان پیشینیان درباره روابط انسان و جهان نیامده بود. روش پژوهش علمی برای پاسخ‌یابی دشواری‌های مادی و معنوی انسان در جهان دگرگون‌شده وارد میدان شد و به‌عنوان بهترین روش برای فهمیدن مشکلات جدید و شناسایی راه‌حل آنها، روش‌های معرفت‌شناختی سنتی را از اعتبار انداخت و خود جانشین آنها گردید؛

* عضو هیئت علمی دانشگاه تهران

تاریخ تصویب: ۹۲/۸/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۲/۱/۱۸

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره چهارم، پاییز ۱۳۹۲، صص ۴۶-۷

ولی طولی نکشید که کامیابی‌های روش پژوهش علمی مایه درد سر آن شد. گروه روزافزونی از دانشمندان بر آن شدند که روش پژوهش علمی دو کمبود بنیادین دارد ۱- تفاوتی میان هستی‌های طبیعی و انسانی از لحاظ روش‌شناختی نمی‌بیند و ۲- روایت‌ها یا قوانین کلی اجتماعی مورد جستجوی آن پاسخ‌گوی نیازهای روزافزون گروه‌های اجتماعی و گرایش به فردی‌شدن زندگی شخصی در جهان پیچیده‌تر شده امروزی نیست؛ از این رو لازم است در پژوهش پدیده‌های اجتماعی راه دیگری در پیش گرفت که بتواند به مسائل جزئی و فردی زندگی انسان‌ها با ژرفای بیشتر بپردازد. این استدلال‌ها در نهایت به پافشاری در کاربست شیوه پژوهش کیفی به‌طور انحصاری در پژوهش پدیده‌های انسانی و اجتماعی انجامید؛ چشم‌پوشی از کاربرد گسترده شیوه پژوهش کیفی در مطالعه پدیده‌های طبیعی به‌منظور جا انداختن آن به‌عنوان یک روش پژوهش متفاوت، گفتمان پسر و صدایی را به‌دنبال داشت که بر سر ارتباط میان «روش»‌های (کمی) و (کیفی) پژوهش به راه افتاد. بن‌مایه این گفتمان را از یک سو یگانگی یا چندگانگی روش پژوهش علمی و از سوی دیگر رویکرد تجربی یا تفسیری به‌عنوان راه‌های درست دستیابی به واقعیات اجتماعی تشکیل می‌دهد. هدف این مقاله نشان دادن این امر است که هر دو عنصر این گفتمان یعنی دوگانگی بنیادی شیوه‌های پژوهش کمی و کیفی و دوگانگی رویکرد تجربی و تفسیری، پیش‌فرض‌های نادرستی هستند. چراکه هر دو این شیوه‌ها و رویکردها با دارا بودن زیربنای تجربی و روبنای منطقی تفاوتی بنیادین با یکدیگر ندارند ولی در مقام کاربرد بسته به درونمایه موضوع پژوهش از شیوه‌های مناسب با موضوع استفاده می‌کنند. **واژگان کلیدی:** روش‌شناسی علمی، روش پژوهشی، روش پژوهش کمی، یگانگی روش پژوهش، چندگانگی روش پژوهش

پژوهش کیفی: بنیادهای نظری و کاربردهای عملی

گرچه موضوع این نوشتار اشاره به برخی ویژگی‌های پژوهش کیفی و ارتباط آن با شیوه پژوهش کمی است، ولی پیش از ورود به موضوع اصلی، به جدال بی‌فایده‌ای اشاره می‌کنیم که از یکسو میان پشتیبانان یگانگی روش پژوهش علمی یا چندگانگی آن در جریان است و از سوی دیگر میان آنهایی که بر سر بودنبود نیاز به پیروی از هرگونه روشی در پژوهش علمی به هم می‌تازند (نیومن، ۱۳۸۹: ۵۲).

البته در اینجا نه فرصت و امکان آن نیست که وارد تاریخچه و علت‌های پیدایی این جدال‌ها در بازار علم شویم، ولی همواره اعتقاد نویسنده بر این بوده است که نبود تعریفی یکسان از علم و روش پژوهش علمی و در نتیجه کژفهمی از این دو مفهوم، ظاهر این مبارزات قلمی را تشکیل می‌دهد که فراسوی آن ناسازگاری نگرش‌ها بر سر تجربه‌گرایی قرار دارد؛ از این رو در گام نخست توضیح کوتاهی از این دو مفهوم ارائه خواهد شده، تا شاید بتواند به درک ریشه این کژفهمی یاری رساند. البته بحث بر سر چیستی علم و روش در شاخه‌های علوم سنتی بدون بن‌مایه تجربی مانند ریاضیات، الاهیات، فلسفه نظری و شناخت شهودی، پیشینه درازی دارد (راسل، ۱۳۶۰: ۷۴-۶۹). ولی کشاندن پای همان بحث به قلمرو علوم تجربی نارواست و اساساً از بی‌توجهی به تفاوت‌های بنیادین میان علوم جدید و علوم سنتی ریشه می‌گیرد. همچنان‌که از اسم علوم تجربی پیداست، این علوم بر بنیاد شناخت تجربی یا داده‌های حسی استوارند، در نتیجه نمی‌توان از علوم تجربی بدون بنیاد تجربی آن حرف زد. جالب آنکه دانشمندان بسیاری درست همین حرف را می‌زنند و شگفت‌انگیزتر آنکه پیروان مؤمن و پرشماری هم دارند.

علت واقعی این امر، خودداری این دانشمندان از ارائه تعریفی روشن از علوم

غیر تجربی مورد نظر خود می‌باشد. ابهام در چیستی علم، بحث درباره روش آن را هم بی‌معنا و بیهوده می‌کند. از دیدگاه صاحب این قلم، علوم جدید یا علوم تجربی را می‌توان به صورت ساختار یا ساختمانی از شناخت تعریف کرد که دارای زیربنای تجربی و روبنای منطقی است و هر دانشی که فاقد یکی از این دو عنصر باشد در تعریف علوم تجربی نمی‌گنجد. به‌رغم اشاره صریح به تجربی بودن این شاخه از دانش در اسم آن باید این نکته را هم در نظر داشت که دانش حاصل از تجربه صرف را هم نمی‌توان علم نامید، این همان تجربه روزمره زندگی است نه دانش علمی، بنابراین داده‌های حاصل از تجربه صرف حتی در صورت سازگاری با واقعیت هم نمی‌تواند علم به‌شمار آید، زیرا فاقد توجیه این سازگاری است. برای توجیه سازگاری تجربه با واقعیت است که روبنای منطقی علم دربرگیرنده فرضیه‌ها، نظریه‌ها، قوانین، مدل‌ها، الگوها، تعبیر و تفسیر و تأویل بر پا می‌شود و جدایی این دو عنصر بنیادین از یکدیگر نمی‌تواند به دستیابی به دانش علمی بیانجامد؛ همچنان‌که مجموعه‌ای از تجارب را نمی‌توان علم نامید. اتکای صرف به روبنای علم یا منطق هم تنها می‌تواند به دانش فلسفی، شهودی یا الاهیاتی بیانجامد نه علوم تجربی.

اگر مشاهده ساده و مستقیم واقعیت می‌توانست درک درستی از آن به‌دست دهد - همچنان‌که تجربه‌گرایان ساده‌دل نخستین می‌پنداشتند - اصلاً نیاز به برپایی روبنای منطقی پا به عرصه نمی‌گذاشت. پس از پی بردن به کمبودهای کمی و کیفی قوای حسی در نتیجه به ناتوانی تجربه در نشان دادن واقعیات فراسوی مشاهده، به‌ویژه در پدیده‌های انسانی بود که روبنای منطقی دانش علمی اهمیت به‌سزایی یافت و گسترش پیدا کرد. پذیرش این امر که فراسوی چهره مشاهده‌پذیر هر هستی، واقعیت بیکرانی وجود دارد که هیچ انسانی توان شناخت همه آنها را ندارد (فلیک، ۱۳۹۰: ۳۶-۴۵)، یا به سخن دیگر دستیابی به حقیقت هیچ هستی امکان‌پذیر نیست، تردید را جایگزین یقین کرد. در چنین فضای فکری بود که روش پژوهش علمی پا به میدان گذاشت و ادعا کرد که در این اقیانوس ندانسته‌ها می‌تواند به گفته کارل ریموند پوپر به‌عنوان نورافکنی کار کند و گوشه‌هایی از این تاریک‌خانه را روشن نماید تا از چهره‌های پیدا و ناپیدای هستی دانشی بهتر و دقیق‌تر از

روش‌های سنتی مانند متافیزیک، فلسفه نظری و شهودی به‌دست دهد (راسل، ۱۳۶۰: ۷۰-۶۹). بنابراین روش پژوهش علمی با آمیزه‌ای از دو عنصر تجربه و منطق در برابر روش‌های سنتی که اغلب فاقد یکی از آن دو عنصر و گاهی هر دوی آنها بودند پدید آمد و معنا یافت. از این رو سخن گفتن از چندگانگی روش پژوهش علمی از نادیده گرفتن تاریخ پیدایی آن حکایت می‌کند. کامیابی‌های نظری و عملی شگفت‌انگیز روش پژوهش علمی روش‌های سنتی پیشین را به‌سرعت به حاشیه راند و آنها را تقریباً به‌دست فراموشی سپرد؛ از این رو است که روش پژوهش علمی از دیدگاه تاریخی تنها در رودررویی با روش‌های سنتی معنا دارد و کارکرد آن با تکیه بر تجربه و منطق، آن را از روش‌های سنتی جدا می‌سازد. روش پژوهش علمی یا کمی تا دهه شصت سده بیستم برای کاوش در هر دو سپهر هستی‌های مادی و انسانی به‌کار می‌رفت ولی دستاوردهای شگفت‌انگیز آن با دگرگون کردن زیست‌جهان انسان، تردیدهایی را درباره کارایی آن در کاوش پدیده‌های انسانی در پی داشت. به سخن دیگر کامیابی‌های روش پژوهش علمی مایه دردسر آن شد؛ چراکه دستاوردهای آن با پیچیده‌تر ساختن سامانه‌های اجتماعی و روابط انسانی، دگرگون شدن سریع روش زندگی به‌ویژه فردی شدن شیوه زیست، برخی اندیشمندان را به این باور رسانید که روایت‌های کلی از پدیده‌های اجتماعی بسیاری از واقعیات زندگی فردی یا گروه‌های کوچک را نادیده می‌گیرد و لازم است به‌جای این روایت‌ها یا قوانین اجتماعی کلان به واکاوی جزئیات زندگی انسان پرداخته شود، به‌جای جستجوی قوانین کلی توصیف‌های دقیق از موارد خاص، لازم است تا ژرفای واقعیات و کیفیات زندگی انسان در زیست‌جهان دگرگون‌شده را آشکار سازد (فلیک، ۱۳۹۰: ۱۲). این شیوه مطالعه به‌سرعت در رودررویی با شیوه کمی پژوهش علمی، شیوه کیفی نام گرفت. شیوه کیفی پژوهش را تاکنون هیچ روش‌شناسی نتوانسته است به‌گونه‌ای تعریف کند که برای دیگران خشنودکننده باشد. استراوس و کربین از پیشگامان نظریه «پژوهیده‌بنیاد»^(۱) به‌جای به‌دست دادن تعریفی گویا از روش پژوهش کیفی با تیزبینی از کاربرد واژه «روش» خودداری کرده می‌گویند: «به نظر ما پژوهش کیفی هر نوع پژوهشی است که یافته‌هایی تولید کند که با توسل به عملیات آماری یا سایر روش‌های شمارشی به‌دست نیامده باشد»

(استراوس و کوربین، ۱۳۹۰: ۳۲). هر خواننده‌ای حق خواهد داشت بر پایه این تعریف بگوید هر ادعای شناختی که از تجزیه و تحلیل داده‌های کمی به دست نیامده باشد از دیدگاه پژوهش کیفی بنیاد روش شناختی درستی دارد. این تعریف سلبی نه تنها نمی‌گوید پژوهش کیفی چیست، بلکه در عمل راه را برای حیل‌گری‌هایی مانند فال‌گیری، رمالی، جن‌گیری، طالع‌بینی و... که از داده‌های کمی استفاده نمی‌کنند، باز می‌کند که ادعای خود را با توسل به پیروی از روش پژوهش کیفی علمی بدانند. نجلا حریری با اشاره به تعریف‌ها و ویژگی‌های پژوهش کیفی علمی از دیدگاه روش‌شناسانی مانند جی کیرک و میلز (Kirk and Mil, 1986)، آریوگدان و اس.جی تیلور (Bogdan & Taylor, 1992) و ام کیوپاتن (Patton, 1995) چکیده این نظرات آنها را از دیدگاه جی. ای ماکسوئل (Maxwell, 1991) چنین بیان می‌کند: «ویژگی اصلی پژوهش کیفی در وهله اول مربوط به توجه این رویکرد به موقعیت‌ها یا افراد خاص و تأکید بر کلمات به جای اعداد است» (حریری، ۱۳۸۱: ۵). استراوس و کوربین هم به دنبال تعریف مشابه خود از شیوه پژوهش کیفی می‌گویند: «البته اصطلاح پژوهش کیفی گیج‌کننده است، زیرا می‌تواند برای هرکس معنایی داشته باشد. برخی پژوهشگران داده‌های خود را با استفاده از مصاحبه و مشاهده، که تکنیک‌های معمول در روش‌های کیفی‌اند، گرد می‌آورند سپس به گونه‌ای کدگذاری می‌کنند که قابل تحلیل آماری‌اند. این پژوهشگران (کیفی) در واقع داده‌های کیفی را کمی می‌کنند» (استراوس و کوربین، ۱۳۹۰: ۳۲). اوه فلیک هم بر آن است که «ویژگی‌های اصلی پژوهش کیفی... عبارتند از: انتخاب صحیح نظریه‌ها و روش‌های مناسب با به رسمیت شناختن و تحلیل دیدگاه‌های مختلف، تأثیر محققان بر تحقیق‌شان به منزله بخشی از فرایند تولید دانش و تنوع رویکردها و دانش‌ها» (فلیک، ۱۳۹۰: ۱۵). جان دیپلو کریسول، یکی از پژوهشگران کیفی به نام، بر آن است که بسیاری از کتاب‌های پایه‌ای و بی‌نهایت مفید که امروزه در مورد پژوهش کیفی چاپ می‌شوند حاوی تعریفی که به راحتی بتوان آن را دریافت نیستند.... با این حال بررسی تعریف در حال تغییر دنزین و لیتکلن خالی از لطف نخواهد بود. تعریف آنها حاکی از ماهیت همواره در حال تغییر پژوهش کیفی از ساخت اجتماعی به تفسیر و به عدالت اجتماعی است (کرسول، ۱۳۹۱: ۵۳-۵۲).

آخرین تعریف دنزین و لینکلن از پژوهش کیفی می‌گوید: «پژوهش کیفی فعالیتی است که جایگاه مشاهده‌گر را در جهان تعیین می‌کند. این پژوهش شامل مجموعه‌ای از شیوه‌های عمل مادی و تفسیری می‌شود که جهان را قابل مشاهده می‌سازند... آنها دنیا را در قالب مجموعه‌ای از بازنمایی‌ها شامل یادداشت‌های میدانی، مصاحبه‌ها، گفتگوها، عکس‌ها، صداها ضبط شده و یادداشت‌های شخصی پژوهشگر نشان می‌دهند. پژوهش کیفی مستلزم نوعی رویکرد تفسیری و طبیعت‌گرایانه به دنیا است» (Denzin and Lincoln, 2000: 2). کرسول در جدیدترین کتابش در پی آشتی میان طرفداران شیوه‌های پژوهش کمی و کیفی برآمده و با ارائه روش تلفیقی یا آمیخته می‌گوید: «روش کار کیفی رویکرد متفاوتی از رویکرد کمی به روش‌های علمی نشان می‌دهد. پژوهش کیفی پیش‌فرض‌های فلسفی، استراتژی‌های پژوهش، روش گردآوری داده‌ها، تجزیه و تحلیل آنها و در نتیجه‌گیری متفاوت از پژوهش کمی به کار می‌بندد. اگرچه روش کار پژوهشگران کیفی و کمی یکسان است، ولی پژوهش کیفی بر روی داده‌های متنی و تصویری تکیه دارد و گام‌های ویژه‌ای در تجزیه و تحلیل داده‌ها برمی‌دارد و از استراتژی‌های پژوهش گوناگونی بهره می‌برد (Creswell, 2009: 163).

یکسانی بنیادی شیوه‌های پژوهش کیفی و کمی

نگاه گذرا به تعریف‌های ارائه شده به وسیله روش‌شناسان از پژوهش کیفی سه نکته را آشکار می‌سازد:

۱. همه این تعریف‌ها به کاربرد روش کیفی در واکاوی پدیده‌های انسانی و اجتماعی نظر دارند، درحالی‌که کاربرد این شیوه در مطالعه پدیده‌های طبیعی زیاده‌تر و با سابقه‌تر است.
۲. همه این تعریف‌ها به تجربه بنیاد و منطق محور بودن این شیوه دلالت دارند.
۳. به تدریج از تفاوت میان شیوه‌های پژوهش کیفی و کمی کاسته می‌شود و روش تلفیقی یا آمیخته به عنوان بهترین شیوه پژوهش عموماً از سوی پشتیبانان پژوهش کیفی پیشنهاد می‌شود، روشی که پیش از برآمدن شیوه پژوهش کیفی در همه پژوهش‌های کمی وجود داشت.

اگر استفاده از داده‌های کمی یا کیفی را یکی از معیارهای عمده تفاوت دو شیوه پژوهش کمی و کیفی از یکدیگر بدانیم، در واقع هرگز پژوهش صد درصد کمی یا کیفی وجود نداشته است. حتی در ریاضیات محض هم فرمول‌ها و نمادها به وسیله کلام توضیح داده می‌شوند و از سوی دیگر هم شاید نتوان پژوهشی کیفی یافت که در آن شمارشی وجود نداشته باشد. بنابراین نمی‌توان با پافشاری بر عددی یا کلامی بودن داده‌ها این دو نوع پژوهش را از هم بازشناخت، چراکه درجاتی از این‌گونه داده‌ها در هر دو نوع پژوهش وجود دارد و تعیین درصدی از ترکیب آنها به عنوان خط جداکننده این دو روش از یکدیگر هم شدنی نیست. از تعریف‌های ذکرشده بالا درباره پژوهش کیفی می‌توان این نکته را هم مورد توجه قرار داد که تکیه‌گاه پیروان چندگانگی روش پژوهش علمی است و آن اینکه پژوهش کیفی اساساً تفسیری است، درحالی‌که پژوهش کمی از داده‌های تجربی تغذیه می‌کند. این هم بدان معناست که تفسیر، پایه تجربی ندارد تنها یک متن را تفسیر می‌کند و این متن هم می‌تواند بنا به تعریف دنزین و لینکلن «شامل یادداشت‌های میدانی، مصاحبه‌ها، گفتگوها، عکس‌ها، صداها، ضبط‌شده و یادداشت‌های پژوهشگر باشد. اینها همگی واقعیات مشاهده‌پذیر، یعنی تجربی هستند؛ بنابراین تلاش برای جدا کردن تفسیر از تجربه موجه نیست. لاورنس نیومن پس از برشمردن ویژگی‌های رویکردهای متفاوت به روش پژوهش از پوزیتیویسم گرفته تا پست‌مدرنیسم به این نتیجه می‌رسد که «همه آنها تجربی هستند، هریک از آنها ریشه در واقعیت قابل مشاهده، نشانه‌ها، صداها، رفتارها، وضعیت‌ها، مباحث و اقدام دارند. پژوهش هرگز مبتنی بر خیال‌بافی و تصور نیست» (نیومن، ۱۳۸۹: ۲۲۲) ولی واقعیات مورد توصیف آنها متفاوت است. هدف پژوهش کیفی در مقام کاربرد آن در پژوهش پدیده‌های اجتماعی توصیف یک واقعیت، به‌ویژه یک واقعیت انسانی یا اجتماعی به یاری عموماً داده‌های کیفی و کلامی است، درحالی‌که پژوهش کمی در پی توصیف روابط میان واقعیات طبیعی یا انسانی عموماً به یاری اعداد یا شمارش است. هر دوی این توصیف‌ها با تکیه بر تجربه و منطق صورت می‌گیرد، با این تفاوت که در شیوه پژوهش کیفی نقش تجربه و منطق پررنگ‌تر از شیوه پژوهش کمی است، پژوهشگر کیفی کارش را از استقراء، یعنی مشاهده واقعیات شروع می‌کند،

درحالی که پژوهشگر کمی کار پژوهش را با روش قیاسی، یعنی با ارائه نظریه و فرضیه آغاز می کند تا به مشاهده یا مرحله تجربی برسد و از این رو می توان گفت که شیوه کیفی تجربه گراتر از شیوه کمی پژوهش است. از سوی دیگر شیوه کیفی در مقام پژوهش پدیده های انسانی و اجتماعی روبنای منطقی پژوهش علمی را با افزودن تعبیر، تفسیر و تأویل گسترش می دهد تا به ژرفای این پدیده های پیچیده راه یابد. بدین ترتیب آشکار می شود که پژوهش کیفی بر پایه همان زیربنای تجربی و روبنای منطقی کار می کند و هر دوی این عناصر را هم بیش از شیوه کمی گسترش می دهد. پس با اطمینان می توان گفت پژوهش های کمی و کیفی شیوه های متفاوت کاریست یک روش اند: روش علمی. البته روش پژوهش علمی، ابزاری است برای رسیدن به دانش روا درباره هستی ها و روشن است که هر ابزار را می توان با شیوه های متفاوت به کار برد و این هرگز به معنای متفاوت بودن خود آن ابزار نخواهد بود. این نکته را می توان با توجه به جنبه اکتشافی پژوهش کیفی بهتر درک کرد. اکتشافی بودن پژوهش کیفی در مقام کاربرد آن در مطالعه پدیده های اجتماعی بدین معناست که پژوهشگر کیفی بدون تکیه بر تئوری های جافتاده، کار پژوهش را آغاز می کند تا فهم خود را به ساختار واقعیت اجتماعی نزدیک تر سازد. وی تلاش می کند تا این کار را نیز از طریق برخورد و تعامل با واقعیت با فکر باز انجام دهد. فکر باز لازمه تجربه کردن و آموختن از تجربه است، پژوهشگر کیفی واقعیت اجتماعی را مورد عمل و ارزیابی خود قرار می دهد و از این طریق میان خود و واقعیت اجتماعی ارتباطی برقرار می سازد تا به ژرفای واقعیات اجتماعی دست یابد. برخلاف پژوهش کمی که در پی یافتن ارتباط میان پدیده ها است، پژوهشگر کیفی تلاش می کند تا میان خود و پدیده مورد مطالعه یک رابطه دیالکتیکی برقرار سازد تا بتواند به فهم مسائل انسانی و اجتماعی در یک چهارچوب کلی و در درون یک سیستم معنایی، که کنشگران اجتماعی به کنش خود نسبت می دهند، دست یابد (Becker, 1996). هدف اصلی پژوهشگر کیفی پدیده های انسانی و اجتماعی، فهم موضوع پژوهش با توجه به واژه ها، کنش ها و پیشینه ها به منظور کشف نمونه های معنایی است که واژه ها و کنش ها نشان می دهند و این کار با توجه به ساختار اجتماعی مورد تجربه مشارکت کنندگان در پژوهش صورت می گیرد. آنچه پژوهشگر

کیفی کشف می‌کند قوانین با تعمیم‌های فراگیر نیست، بلکه کشف معنا یا معانی جدید در یک زمینه متنی است. این روش کشف، امری کلیدی در فهم بنیاد نظری پژوهش کیفی است. پژوهش کیفی به‌عنوان یک شیوه پژوهش علمی از قواعد عمومی پژوهش هم پیروی می‌کند. این قواعد عبارتند از:

۱. تلاش برای پاسخ‌گویی به پرسش یا پرسش‌هایی درباره موضوع پژوهش؛
۲. پیروی بسامان از رویه‌ای ازپیش‌تعیین‌شده برای هر مورد خاص جهت دستیابی به پاسخ مورد نظر؛
۳. گردآوری شواهد قابل قبول تجربی برای پاسخ دادن به پرسش‌ها درباره ادعاهای خود؛

۴. دستیابی به یافته‌هایی که ازپیش معلوم نبودند؛

۵. دستیابی به یافته‌های قابل کاربرد در موارد مشابه موضوع پژوهش (the Nature of Science).

شیوه پژوهش کیفی در این ویژگی‌ها با شیوه پژوهش کمی مشترک است و در حالت کاربرد آن در واکاوی پدیده‌های اجتماعی، پژوهشگر کیفی می‌کوشد که مسئله یا موضوع پژوهش را از دیدگاه یک گروه خاص که مورد پژوهش قرار گرفته‌اند نشان دهد و ازاین‌رو برای دستیابی به اطلاعات مربوط به ارزش‌ها، نظرها، باورها و رفتارها در فرهنگ‌های مختلف و گروه‌های جمعیتی، بسیار اهمیت می‌دهد و از اینجاست که توجه به مسائل انسانی مانند باورها و نظرها، عواطف و روابط میان افراد و گروه‌ها اصلی بنیادین به‌شمار می‌رود. شناسایی عوامل مشاهده‌ناپذیر مستقیم مانند هنجارهای اجتماعی، موقعیت‌های اقتصادی سیاسی یا به‌طورکلی اجتماعی، نقش‌آفرینی‌های جنسیتی، قومیتی و مذهبی، یعنی مجموعه عواملی که دخالتشان در موضوع پژوهش آشکار نیست، هدف اصلی و درعین حال نقطه قوت این شیوه در پژوهش پدیده‌های اجتماعی به‌شمار می‌رود. افزون بر این نکات، کاربرد شیوه کیفی همراه با شیوه کمی در یک پژوهش می‌تواند اشارات ضمنی داده‌های کمی را آشکار ساخته و به یافته‌های غیرمنتظره و مهمی بیانجامد. شیوه پژوهش کیفی برخلاف شیوه کمی به‌جای تلاش برای تعمیم یافته‌ها از موضوع مورد مطالعه به موارد مشابه، بیشتر دغدغه توصیف مفصل پدیده مورد پژوهش را

دارد.

پژوهشگر کیفی برای گردآوری داده‌های اجتماعی عموماً از سه تکنیک یا شیوه استفاده می‌کند. ۱- مشاهده همراه با مشارکت که در گردآوری داده به‌منظور فهم و درک رفتار طبیعی انسان‌ها در شرایط عادی به‌کار گرفته می‌شود. ۲- مصاحبه ژرفانگر که در گردآوری داده‌های مربوط به زندگینامه‌های افراد، نگرش‌ها و تجربه‌های شخصی آنها، به‌ویژه هنگامی که موضوع‌های حساسیت‌برانگیزند، کاربرد دارد. ۳- روشی که در گردآوری داده‌ها درباره‌های فرهنگی و دغدغه‌های عمده گروه‌های ویژه انسانی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این روش‌های گردآوری داده در موضوعات گوناگون اجتماعی کاربردهای کم‌وبیش متفاوتی دارد که در قسمت‌های بعدی توضیح داده خواهد شد. ولی نکته شایان توجه آنکه همه این روش‌ها تجربی بوده و به‌منظور گردآوری داده‌های تجربی درباره پدیده‌های اجتماعی به‌کار بسته می‌شوند. به‌رغم پیروی عمومی پژوهش کیفی از ویژگی‌های روش پژوهش علمی، پشتیبانان چندگانگی روش پژوهش علمی، تفاوت‌های چشمگیری میان شیوه کیفی و شیوه کمی از دیدگاه هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و چگونگی کاربرد روش پژوهش علمی می‌بینند. این تفاوت‌ها را معمولاً تفاوت‌های الگویی یا پارادایمیک می‌نامند. هر یک از شاخه‌های دانش از پارادایم ویژه خود پیروی می‌کند که تفاوت معناداری با پارادایم‌های دیگر دارد، دانش‌ها را از روی پارادایم آنها از هم بازشناخته و رده‌بندی می‌کنند. هر پارادایم از چهار عنصر زیر تشکیل می‌شود:

۱. فلسفه یا تئوری که گاهی متافیزیک هم نامیده می‌شود. این عنصر پارادایمی اساساً با پرسش بود و نبود هستی‌های عینی مستقل و در خارج از ذهن سروکار دارد. به‌هرحال دارای سرشت متافیزیک، فلسفی^۱ است با پیدایی و پیشرفت روش علمی، این عنصر پارادایمی به حاشیه رانده شد و یا بکلی از بحث‌های پارادایمی خارج گردید. زیرا روش علمی بر پایه قبول وجود، واقعیات یا هستی‌های خارج از ذهن بنیانگذاری شده و زیر سؤال بردن آن به‌منزله زیر سؤال بردن اساس روش

علمی است. نکته جالب آنکه در نیمه دوم سده بیستم این پارادایم دوباره مطرح شده و پشتیبانان پروپاقرصی هم پیدا کرده است که در بخش‌های بعدی مورد اشاره قرار خواهد گرفت.

۲. هستی‌شناسی^۱ که از هستی و امکان شناخت آن بحث می‌کند و همواره یکی از عناصر پارادایم علمی بوده است. بسیاری از دانشمندان برآنند که موضع‌گیری درباره هستی‌شناسی، موضع‌گیری‌های هرکس درباره دیگر عناصر پارادایم روش علمی را هم تعیین می‌کند (مارش و فورلانگ، ۱۳۸۷: ۶۱-۳۱).

۳. شناخت‌شناسی^۲ که درباره آنچه از هستی می‌دانیم و چگونگی توجیه این دانسته‌ها بحث می‌کند و بیش از آنکه جنبه متافیزیکی داشته باشد، اساساً یک بحث فلسفی است.

۴. روش‌شناسی^۳ که راه و روش شناخت قابل‌اعتماد، دغدغه اصلی آن می‌باشد و در این نوشته هم موضوع اصلی است. از ترکیب حروف اول واژه‌های انگلیسی این عناصر چهارگانه واژه Poem یا شعر به دست می‌آید که به‌طور طنزگونه به پارادایم‌های علمی نسبت داده می‌شود (Qualitative Program).

تفاوت‌های پارادایمی شیوه‌های کیفی و کمی را از دیدگاه پشتیبانان چندگانگی روش پژوهش علمی می‌توان در نمودار زیر مشاهده کرد:

جدول شماره (۱). تفاوت‌های پارادایمی شیوه‌های کیفی و کمی را از دیدگاه پشتیبانان چندگانگی روش پژوهش علمی

عناصر چهارگانه پارادایمی	شیوه پژوهش کیفی	پارادایم شیوه پژوهش کمی
۱. فلسفه (تئوری)	واقعیت انسان محور به عنوان ساخته‌های اجتماعی	ماتریالیسم علمی
۲. هستی‌شناسی	سرشت ذهن، ادراکات، خلاقیت و اندیشه‌ورزی	قوانین طبیعی
۳. شناخت‌شناسی	دلایل مورد قبول خود پژوهشگر و تئوری پژوهش‌بنیاد	شواهد قابل مشاهده و سنجش
۴. روش‌شناسی	پدیده‌شناسی: گرفتن گواهی از منابع و ضبط آنها برای تأویل و تفسیر بعدی	آزمونگری و پیمایش

نمودار بالا تنها در مقام کاربرد شیوه کیفی در واکاوی پدیده‌های انسانی و اجتماعی

1. Ontology
2. Epistemology
3. Methodology

اعتبار دارد. از آنجاکه آموزه‌های ضدواقع‌گرایی در تلاشند روش پژوهشی ارائه دهند که به جای واقعیت به معنویت و معناکاوی پردازد، از این‌رو از کاربرد گسترده‌تر شیوه پژوهش کیفی در واکاوی پدیده‌های طبیعی چشم‌پوشی می‌کنند تا کاربرد شیوه کیفی را به کاوش پدیده‌های انسانی محدود ساخته و بدین ترتیب به تفاوت الگویی، میان شیوه‌های کمی و کیفی بر پایه هستی‌شناسی‌های متفاوت پدیده‌های طبیعی و انسانی برسند و جدایی «روش» پژوهشی کیفی را از روش علمی سنتی اعلام کنند. ولی با تأمل درباره عناصر چهارگانه پارادایم‌های شیوه‌های کیفی و کمی می‌توان پی برد که این عناصر همگی بر بنیاد تجربه‌گرایی استوار است. اگرچه پیشینه پژوهش کیفی با نام‌های گوناگون به اوایل سده بیستم برمی‌گردد، ولی بازسازی آن در دهه‌های ۸۰ تا ۹۰ سده بیستم زیر تأثیر بینش‌های تفسیری برای مقابله با آموزه‌های واقع‌گرایی صورت گرفت. اگرچه جدال میان پشتیبانان شیوه‌های کیفی و کمی پژوهش در آوردگاه‌های اصلی آن از مدت‌ها پیش رو به کاهش و سازش می‌رود، ولی در جامعه علمی ایران تازه دوران جنینی خود را طی می‌کند، چراکه بسیاری از اعضای این جامعه بر این باورند که پژوهش کیفی کاری با تجربه ندارد. کسانی که تا دو دهه پیش جز روش پژوهش کمی روش دیگری نمی‌شناختند، امروزه پشتیبانان دوآتشه پست‌مدرنیسم شده‌اند و روش پژوهش کمی و تجربه‌گرایی را یک روش و بینش «پوزیتیویستی» منسوخ می‌دانند، این درحالی است که در همان آوردگاه‌های جدال بر سر پژوهش کمی و کیفی گرایش به تولید فراورده‌های علمی درباره واقعیات اجتماعی محلی، ملی و جهانی با کاربرد روش کمی و بر پایه شناخت‌شناسی «پوزیتیویستی» در حال گسترش است.^(۲)

دگرگونی‌های شیوه پژوهش کیفی پدیده‌های اجتماعی

کاربست شیوه پژوهش کیفی پس از برآمدن و گسترش یافتن در امریکا از دهه شصت به بعد سده بیستم دگرگونی‌های نظری زیادی را در پی داشته است: دنزین و لینکلن برآنند که پژوهش کیفی تاکنون هفت گسست یا مقطع را پشت سر گذاشته است.

۱. گسست سنتی که از اوایل سده بیستم آغاز می‌شود و تا جنگ جهانی دوم

ادامه می‌یابد. ویژگی این دوره رواج آموزه‌های جامعه‌شناختی شیکاگو و توجه به کاربست شیوه پژوهش کیفی در مطالعه پدیده‌های انسانی به وسیله برخی نویسندگان به پیشگامی مالینوفسکی است (Malinowski, 1916). نویسندگان این دوره روش کیفی را برای توصیف و تفسیر هستی‌های عینی مانند خودی - بیگانه، خارجی‌ها یا بیگانگان به کار می‌بستند. این دوره سرآغاز توجه به فرهنگ‌ها و افراد بیگانه می‌باشد که بعدها به موضوعات عمده پژوهش کیفی تبدیل شده‌اند.

۲. دوره دوم را دنزین و لینکلن دوره نوگرایی می‌نامند و آن را دوره تلاش برای رسمیت بخشیدن به روش کیفی می‌دانند و برآنند که این دوره تا دهه ۱۹۷۰ ادامه داشته است. ویژگی این دوره انتشار روزافزون کتاب‌های درسی پژوهش کیفی و جانداختن دیدگاه‌هایی است که به صورت سنتی در آمد و تا میانه‌های دهه ۹۰ سده بیستم پایه و اساس نوشته‌های روش‌شناسان شناخته‌شده‌ای مانند گلیزر، استراوس، کرین، مایلز و هابرمن قرار گرفت.

۳. دوره سوم که به ژانرهای مبهم شناخته‌شده با انتشار «تفسیر فرهنگ‌ها» به قلم کالیفورد گیرتز (Geertz, 1983) آغاز شد. در این دوره گفتمان‌های نظری یا پارادایم‌های جایگزین گوناگونی مانند همکنش نمادین،^۱ روش‌شناسی مردم‌نگارانه،^۲ پدیدارشناسی،^۳ نشانه‌شناسی^۴ و فمینیسم^۵ از سوی کسانی مانند گوبا (Guba (ed), 1990) و جاکوب (Jacob, 1986) پا به میدان گذاشتند. این پارادایم‌ها همگی در کنار یکدیگر مطرح شدند و عموماً نظر بر این بود که پژوهشگر کیفی می‌تواند کار خود را در چارچوب هر یک از آنها انجام دهد و طبیعی است که هر یک از آنها موافقان و مخالفانی داشته‌اند و دارند.

۴. در دوره چهارم، در میانه دهه ۱۹۸۰، موضوع بازنمایی‌ها^۶ مطرح شد و به گفته اووه فلیک سرتاسر گفتمان شیوه کیفی را تحت تأثیر قرار داد (فلیک، ۱۳۸۹):

1. Symbolic Interaction
2. Etnomethodology
3. Phenomenology
4. Semiotics
5. Femininism
6. Representations

۲۱). گفتمان بازنمایی‌ها پای روند پژوهش کیفی را به میان کشید. در این روند بر ساختن پیوسته روایت‌ها به صورت زنجیره‌ای از موضوع پژوهش تا به خواننده و گزارش پژوهش کشیده می‌شود. در این روند هرکس از یک روایت، روایت دیگری بر پایه فهم و برداشت خود می‌سازد و هیچ‌گونه معیاری هم برای داوری درباره درستی آنها در دست نیست، چراکه ملاک درستی هریک از این روایت‌ها تنها در دست خود راوی روایت است. به عبارت دیگر برداشت خود راوی از روایت پیشین، در این ساخت و بازساخت روایت‌ها و منافع خود راویان نقشی کلیدی ایفا می‌کند.

۵. دوره پنجم از دهه ۹۰ سده بیستم آغاز می‌شود. در این دوره است که روایت‌ها جایگزین نظریه‌ها می‌شوند و یا نظریه‌ها به مانند روایت قرائت می‌گردند. در این دوره است که پست‌مدرنیسم جهت حرکت و دگرگونی‌های بعدی پژوهش کیفی را به دست می‌گیرد و پایان روایت‌های کلان اعلام می‌شود، جای آنها را توجه به وضعیت‌ها و مشکلات خاص فردی، محلی یا گروهی می‌گیرد. جهت دادن پست‌مدرنیسم به دگرگونی‌های بعدی روند پژوهش کیفی، آن را به کلی از واقع‌گرایی خارج و وارد دوره ششم، یعنی پساتجربی می‌کند و پژوهش کیفی با مسائل سیاسی درهم می‌آمیزد.

۶. مرحله ششم دوره کنونی است. از آنجا که دنزین و لیکلن کتاب خود را در سال ۲۰۰۰ منتشر کرده‌اند، نتوانستند دوره هفتم را نام‌گذاری کنند یا از ویژگی‌های آن سخن بگویند ولی با توجه به مطالبی که در این نوشتار درباره شیوه پژوهش کیفی آمده است، من این دوره را دوره ناسازگاری بنیادی روش و بینش یا نظر و عمل نام‌گذاری می‌کنم. همچنان‌که نشان داده شد، پژوهشگران کیفی همگی این شیوه پژوهش را با بنیاد تجربی تعریف کرده‌اند؛ از این رو شیوه پژوهش کیفی نمی‌تواند با نظریه‌های تفسیری ضدواقع‌گرایی سازش داشته باشد. با این حال تفسیرگرایان پشتیبانان پایدار این شیوه پژوهش شده‌اند و برآنند که این شیوه پژوهش با رویکرد تفسیری آنها سازگار است. تفسیرگرایی چندین شاخه دارد که مطرح‌ترین آنها سازه‌انگاری، به‌ویژه سازه‌انگاری سخت است.^(۳) نگاهی گذرا به برخی ویژگی‌های آموزه سازه‌انگاری می‌تواند ناسازگاری آن با سازوکار شیوه پژوهش کیفی را نشان دهد.

شیوه پژوهش کیفی و سازه‌انگاری

سازه‌انگاری را معمولاً بخشی از آموزه‌های تفسیری به‌شمار می‌آورند، ولی سازه‌انگاری دو شاخه سخت و نرم دارد که اولی همه واقعیات و دومی تنها واقعیات اجتماعی را ساخته جامعه می‌داند و از این رو وجود هستی‌های عینی را هم می‌پذیرد؛ لذا رده‌بندی هر دو شاخه سازه‌انگاری به‌عنوان آموزه تفسیرگرا درست نیست. در این نوشتار نیز سازه‌انگاری سخت مورد نظر است.

سازه‌انگاری برداشتی از تحلیل اجتماعی است برپایه نقش آگاهی در زندگی اجتماعی و بر آن است که عوامل معنایی، نه عوامل مادی، در شکل‌دهی کنش میان انسان‌ها نقش اصلی را بازی می‌کند و مهم‌ترین عوامل معنایی هم باورهای بینادهنی غیرقابل کاهش به باورهای فردی است. باورهای بینادهنی در واقع باورهای مشترک اعضای یک جامعه هستند و منافع بازیگران جامعه را تشکیل می‌دهند. از آنجاکه سازه‌انگاری سخت به علل و عوامل عینی این باورها نمی‌پردازد و تنها با بحث‌های تئوریک سروکار دارد نه با روش‌های تجربی، لذا در سرشت خود یک بینش فلسفی است و در پارادایم‌های علمی نمی‌گنجد (Garston, 2010). سازه‌انگاری در اساس یک نظریه جامعه‌شناختی دانش است که با چگونگی پیدایی و رشدیابی پدیده‌های اجتماعی در محیط‌های اجتماعی خاص سروکار دارد. سازه‌انگاران اجتماعی بر این باورند که یک مفهوم یا یک رفتار برای عده‌ای آشکارا درست و طبیعی به‌نظر می‌رسد درحالی‌که در واقع آنها چیزی جز ساخته‌وپرداخته جامعه یا فرهنگ ویژه‌ای نیستند. فراورده‌های اجتماعی پیامد گزینش‌های بی‌شمار انسانند، نه نتیجه کارکرد قوانین سرچشمه‌گرفته از طبیعت یا اراده الهی. آنها مخالف سرشت‌گرایی هستند، زیرا به باور سرشت‌گرایان، سرشت فراتاریخی و مستقل از ذهن تعیین‌کننده ساختار واقعیت است. سازه‌انگاران اجتماعی در تلاشند دریابند که افراد و گروه‌های اجتماعی چگونه در آفرینش واقعیات اجتماعی مورد باور خود شرکت می‌کنند، لازمه چنین کاری توجه به جریاناتی است که طی آن انسان‌ها پدیده‌های اجتماعی را آفریده، نهادینه کرده و به سستی تبدیل می‌کنند. واقعیت برساخته اجتماعی جریاناتی است پایدار و پویا که انسان‌ها با کار فکری روی دانسته‌ها و تغییر ساخته‌های خود آن را بازتولید می‌کنند. اگرچه پیشینه این اندیشه را زیر عنوان جامعه‌شناسی دانش از

سده نوزدهم می‌توان پی‌گرفت، ولی انتشار کتاب «ساخت اجتماعی واقعیت» توسط برگر و لاکمن در ۱۹۶۶ آن را از حاشیه به مرکز گفتمان روش‌شناختی کشید (Berger and Luckman, 1966). حدود یک قرن قبل از آن کارل مارکس گفته بود گرچه چیرگی طبقه فرادست به طبقه فرودست از ساختار اقتصادی ریشه می‌گیرد، ولی ادامه این چیرگی در گرو توجیه ایدئولوژیک یا قبولاندن دیدگاه طبقه فرادست به طبقه فرودست است. از این دیدگاه موقعیت اجتماعی انسان، آگاهی او را تعیین می‌کند.

آنتونیو گرامشی هم به پیروی از سنت مارکسیستی استیلای طبقه فرادست بر طبقه فرودست را هژمونی طبقه فرادست می‌نامد و بر آن است که هژمونی اساساً پیامد تحمیل دیدگاه طبقه فرادست بر دیگر طبقات اجتماعی است، هژمونی هم ساختار اجتماعی را تعیین می‌کند و هم ساختار فکری آن را چراکه طبقات فرودست متقاعد می‌شوند به اینکه واقعیت همان است که طبقه فرادست می‌گوید.

بنابراین شیوه پژوهش کیفی بازسازی‌شده بر پایه سازه‌نگاری سخت یا تفسیرگرایی به دنبال کشف عوامل یا قدرت‌های ناپیدایی است که در ساخت واقعیت اجتماعی درکارند. توجه به نقش مرکزی قدرت در روند ساخت اجتماعی واقعیت، پژوهشگران کیفی را به چگونگی ساخت واقعیت سیاسی یا روابط قدرت در سطوح خرد و کلان رهنمون می‌شود و آنان تلاش می‌کنند که از طریق تجزیه، تحلیل، تأویل، و تفسیر داده‌های حاصل از مشاهده قشر بیرونی این واقعیات، به قشرهای درونی و ناپیدای آنها رخنه کنند و این کار را هم با اتکا به شواهد مورد قبول خود و تئوری پژوهیده‌بنیاد انجام می‌دهد. نگاهی به همانندی‌ها و ناهمانندی‌های شیوه پژوهش کمی و شیوه پژوهش کیفی بازسازی‌شده می‌تواند به درک بهتر آنها یاری رساند.

همانندی‌ها و ناهمانندی‌های شیوه‌های کمی و کیفی

جدول شماره (۲). همانندی‌ها و ناهمانندی‌های شیوه‌های کمی و کیفی

گام‌های مشترک	شیوه پژوهش کیفی	شیوه پژوهش کمی
۱. گزینش موضوع پژوهش	۱. متغیرها در جریان تجزیه داده‌ها خودنمایی می‌کند.	۱. شناسایی متغیرهای دخیل در مرحله تدوین طرح
۲. بیان مسئله پژوهش	۲. ارائه نظریه براساس متغیرهای شناسایی شده از طریق تجزیه و تحلیل داده‌ها	۲. ارائه نظریه براساس متغیرهای شناسایی شده در مرحله تدوین طرح
۳. بررسی ادبیات موجود	۳. تلاش برای فهم سرشت وحدت‌گرای اجزاء	۳. تبدیل نظریه به فرضیه
۴. تبیین هدف پژوهش	۴. تلاش برای فهم روندهای پویا برای رسیدن به فهم بهتر	۴. تعیین پیشگویی فرضیه
	۵. پژوهشگر خود میزان و معیار فهم واقعیت است (ذهن پژوهشگر امری را تأیید یا رد می‌کند. ذهن‌گرایی)	۵. آزمون فرضیه
	الف - رابطه خود پژوهشگر یا موضوع پژوهش مطرح می‌شود	الف - تعیین نوع رابطه میان متغیرهای مستقل و وابسته
	ب - ارائه فرضیه بدون تلاش برای آزمون آن	ب - تعریف عملی فرضیه و تعیین شاخص‌های متغیرهای فرضیه
	ج - مشاهده پدیده در حالت طبیعی آن و بدون اعمال کنترل	ج - تعیین روش کنترل متغیرها د - با روش آزمایشگاهی ه - با روش آزمونی و - با روش آزمون مانند
	د - متغیرها دستکاری نمی‌شوند تنها در حالت طبیعی مورد مشاهده قرار می‌گیرند.	ز - دستکاری متغیر مستقل
	ه - توصیف خود پدیده مورد نظر است، نه توصیف تغییر آن	ح - مشاهده شاخص‌های متغیر وابسته به منظور پی بردن به دگرگونی احتمال آنها
	۶. استفاده از فهم حاصل از تجزیه و ده‌بندی داده‌ها به عنوان وسیله‌ای برای فهم بهتر و عمیق‌تر پدیده مورد نظر مانند برداشتن مرتب قشرهای پیاز برای رسیدن به مغز آن. مغز پدیده‌های اجتماعی همان باورها، سنت‌ها و گرایش‌های انسان است که سرچشمه عمل انسانی و در نتیجه پدیده‌های اجتماعی است.	۶. گردآوری داده‌ها (عموماً از طریق نمونه‌برداری) ۷. تجزیه و تحلیل داده‌ها بیاری اعداد و ارقام ۸. تفسیر و نتیجه‌گیری از آنچه داده‌ها نشان می‌دهند.

می‌توان تفاوت‌های این دو شیوه پژوهش را به صورت زیر خلاصه کرد:

۱. شیوه کمی در سرشت خود پویاست، به دنبال پی بردن و توصیف کردن روابط میان پدیده‌ها از طریق مشاهده دگرگونی می‌باشد، درحالی‌که شیوه کیفی در پی توصیف خود پدیده مورد نظر است نه در پی تأیید یا رد ارتباط آن با پدیده‌ای

دیگر. برای توصیف دقیق هر پدیده باید زمان یا دگرگونی را متوقف کرد تا دگرگونی باعث نادرست بودن توصیف نشود و از این رو شیوه کیفی ایستاست.

۲. پژوهشگر کمی قبل از آغاز کار، برنامه یا طرحی برای انجام پژوهش دارد و راه خود به سوی هدف را براساس آن طرح یا نقشه راه انجام می‌دهد، درحالی‌که پژوهشگر کیفی تنها قصد مشاهده واقعیت، بدون ارائه پیشاپیش هر نوع نظریه یا ضوابط را دارد تا از طریق این مشاهده دانشی از پدیده مورد نظر به دست آورد.

۳. در شیوه کمی نظریه و فرضیه قبل از گردآوری داده‌های ارائه می‌شود، درحالی‌که در پژوهش کیفی نظریه و فرضیه بعد از گردآوری و تحلیل داده‌ها خودنمایی می‌کند.

۴. پژوهش کمی در پی تأیید یا رد فرضیه است تا بتواند قانونی را کشف کند و به یاری آن رفتار نوعی پدیده مورد نظر را تبیین یا پیشگویی نماید، درحالی‌که در شیوه کیفی فهم عمیق یک پدیده معین مورد نظر است، نه کشف قانون حاکم بر رفتار نوعی پدیده‌ها.

۵. اگر تبیین و پیشگویی رفتار پدیده‌های طبیعی را تنها از طریق کشف قوانین مربوطه ممکن بدانیم و تبیین و پیشگویی رفتار انسان را از طریق فهم عمیق باورها و گرایش‌های او تلقی کنیم می‌توانیم بگوییم که شیوه کیفی مناسب‌ترین شیوه برای فهم پدیده‌های انسانی و اجتماعی است ولی در وسط راه متوقف می‌شود زیرا الف) روش قابل قبولی برای راستی‌آزمایی ادعای خود ندارد؛ ب) به علت اختصاصی و موقعیت پایه بودن یافته‌ها قابل تعمیم به موارد مشابه نیست امری که جز تئوری‌پردازی موقعیت پایه و اختصاصی را اجازه نمی‌دهد؛ ج) راستی‌آزمایی در شیوه پژوهش کیفی تنها به وسیله خود پژوهشگر صورت می‌گیرد. از آنجاکه داوری هر پژوهشگر تنها می‌تواند برای خودش معتبر باشد، بنابراین امر خطیر راستی‌آزمایی یا روایی ادعاهای پژوهشگران کیفی تنها با اتکای به تئوری پژوهیده‌بنیاد صورت می‌گیرد که از مطالعه موارد خاص به دست می‌آید. این تئوری‌ها به ناگزیر اختصاصی هستند، در نتیجه نه تعمیم‌پذیر و نه قابل انتقال به پژوهشگران دیگر هستند، چراکه هر پژوهشگر کیفی از مطالعه یک روایت معین روایت دیگری بر پایه برداشت خود می‌سازد و این جریان می‌تواند تا بی‌نهایت ادامه یابد و در نتیجه برداشت هر

پژوهشگر از یک روایت به اندازه برداشت هر پژوهشگر دیگر از آن روایت رواست و با انکار وجود معیار برون‌ذهنی معیار، دیگری جز ذهن خود پژوهشگر یا راوی برای سنجش روایی ادعای شناخت باقی نمی‌ماند. در واقع همین امر علت پیدایی تئوری‌های گوناگون بر پایه برداشت‌های متفاوت از داده‌های حاصل از اظهارات و نظرات موضوعات پژوهشی به‌ویژه از نیمه سده بیست به بعد بوده است.

بنیادهای نظری پژوهش کیفی

پذیرفتن این واقعیت که پدیده‌ها و رویدادهای اجتماعی ساخته و پرداخته خود انسان‌ها هستند در واقع انقلابی بسیار بزرگ و دوران‌ساز برای اندیشه انسان درباره خود و جامعه انسانی بود. این انقلاب اندیشگی مهم‌ترین دستاورد جنبش‌های نوزایی و روشنگری از سده هفدهم تا نوزدهم به‌شمار می‌رود. این جنبش‌های فکری تقریباً تمام تابوهای شناخت‌شناسی را در هم شکست و به‌تدریج این باور را جا انداخت که همه انسان‌ها توان دسترسی به دانش درباره خود و زیست‌جهان خود را دارند. در چنین فضایی پژوهش به‌وسیله انسان درباره ساخته‌های خود به‌مانند پژوهش درباره هستی‌های طبیعی مطرح شد. ولی تا مدت‌زمان درازی تنها فلاسفه و فضلا بودند که از برج‌های عاج خود درباره رفتار بشری مطالعه کرده و می‌نوشتند (نیومن، ۱۳۸۹: ۱۶۶). با مشاهده دستاوردهای شگفت‌انگیز کاربست روش پژوهش علمی در واکاوی هستی‌های فیزیکی، جامعه‌شناسان پا به میدان گذاشتند و روش پژوهش علمی را جایگزین روش‌های فلسفی، مذهبی و شهودی در مطالعه پدیده‌های انسانی کردند.

تا اوایل دهه شصت سده بیستم روش پژوهش کم‌وبیش یکسانی در کاوش پدیده‌های طبیعی و انسانی به‌کار می‌رفت و یگانگی روش پژوهش علمی، سنت جافتاده‌ای بود. از میانه‌های همان دهه نظراتی درباره تفاوت بنیادین میان پدیده‌های انسانی و طبیعی مطرح شد که به‌ناگزیر اندیشه تفاوت در پژوهش این دو نوع پدیده را هم در پی داشت. این اندیشه‌ها فزون بر تفاوت هستی‌های طبیعی انسانی و روش‌های مناسب پژوهش آنها، جهان‌بینی یا رویکردهای گوناگونی هم درباره هستی‌های اجتماعی ارائه می‌داد که به‌سرعت به آموزه‌های طرفدار دانشمندان

علوم اجتماعی تبدیل شدند. این آموزه‌ها در هر سه عنصر پژوهش، یعنی هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی همانندی‌ها و ناهمانندی‌هایی با هم دارند، و تفاوت آنها ریشه در هستی‌شناسی دارد. شمار این آموزه‌ها را برخی روش‌شناسان ۳ و برخی دیگر ۶ مورد می‌دانند (فلیک، ۱۳۹۰: ۸۶-۸)؛ که مهم‌ترین و پرطرفدارترین آنها آموزه اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم است.

مرام‌نامه آموزه اثبات‌گرایی سستی هفت عنصر را دربرمی‌گیرد که عبارتند از:

۱. وجود هستی‌های برون‌ذهنی مستقل از ذهن و کارکردهای آن؛
۲. یگانگی روش پژوهش علمی و کارآیی یکسان آن در کاوش پدیده‌های طبیعی و انسانی؛

۳. جدایی گزاره‌های تجربی از گزاره‌های ارزشی؛

۴. سازگاری حتی یکسانی بازنمود واقعیات با خود واقعیات؛

۵. دستیابی به درون‌مایه واقعیات از طریق مشاهده بازنمود آنها؛

۶. نبود امکان شناخت مشاهده‌ناپذیرها حتی در صورت وجود آنها؛

۷. اثبات و ابطال گزاره‌ها از طریق استقراء (Bryman, 1992).

نادرستی موارد ۴ تا ۷ این مرام‌نامه به تدریج آشکار شد و اثبات‌گرایی به معنی سستی آن را از اعتبار انداخت و باعث پیدایی دو آموزه رفتارگرایی و واقع‌گرایی علمی شد که تنها سه عنصر وجود هستی‌های برون‌ذهنی، جدایی گزاره‌های تجربی از گزاره‌های هنجاری و یگانگی روش پژوهش در علوم تجربی را قبول دارند، اگرچه از سوی پیروان پژوهش کیفی همچنان اثبات‌گرا نامیده می‌شوند. آموزه‌های دیگر همگی در مخالفت با اثبات‌گرایی پا به میدان گذاشته‌اند و از این رو آموزه‌های پسااثبات‌گرایی^۱ نامیده می‌شوند.

نخستین آموزه پسااثبات‌گرایی را تفسیرگرایی یا هرمنوتیک می‌نامند. این آموزه پیشینه‌ای بیش از هزار سال دارد، ولی در برابر روش پژوهش علمی فراموش شده بود. این آموزه در سال‌های پایانی سده نوزدهم و دهه‌های آغازین سده بیستم به وسیله دو اندیشمند آلمانی ماکس وبر و ویلهلم دیلتای برای بررسی پدیده‌های

انسانی مانند فلسفه، تاریخ هنر، مطالعات مذهبی و نقادی ادبی پایه‌گذاری شد (نیومن، ۱۳۸۹: ۱۸۲-۱۸۱) تا از این پدیده‌های انسانی ابهام‌زدایی کند؛ از این رو می‌توان گفت که رویکرد تفسیری اساساً برای مطالعه پدیده‌های انسانی شایستگی دارد نه برای پدیده‌های اجتماعی.^(۴) آموزه‌های تفسیری یا هرمنوتیک، بررسی تفسیری «متن» را هدف این‌گونه پژوهش قلمداد می‌کند. متن می‌تواند نوشته‌ها و تصویر حتی یک کلمه باشد. پژوهشگر تفسیری بنا را بر این می‌گذارد که معنای متن از ظاهر آن درک‌پذیر نیست. تنها از راه برقراری ارتباط میان اجزای متن می‌توان به درک کلیت معنای آن پی برد. در سخن گفتن از آموزه‌های تفسیرگرایی باید دو نکته را در نظر داشت: ۱- این آموزه عموماً به واکاوی فرآورده‌های فکری انسان تنها می‌پردازد و پدیده‌های اجتماعی را هم از دیدگاه افراد مطالعه می‌کند و از این رو بنیان روش‌شناختی مورد توافق برای بررسی پدیده‌های اجتماعی را ندارد، ۲- این آموزه در جدال خود با پوزیتیویسم از روش تجربه‌گرایی پوزیتیویسم هم دوری جسته به شیوه پژوهش کیفی روی آورده است بدون توجه به اینکه شیوه پژوهش کیفی تجربه‌گراتر از شیوه پژوهش کمی است و در نتیجه هیچ‌گونه سازگاری با تجربه‌گری آموزه تفسیرگرایی ندارد.

آموزه‌های تفسیرگرایی خود شاخه‌های چندی دارد مانند هرمنوتیک عینی،^۱ هرمنوتیک ذهنی،^۲ سازه‌انگاری،^۳ روش‌شناسی قومی،^۴ قوه شناخت فردی،^۵ آرمان‌گرایی،^۶ پدیدارشناسی،^۷ ذهن‌گرایی^۸ و جامعه‌شناسی کیفی.^۹ از این میان آموزه سازه‌انگاری پرمصادتر از بقیه است و با آموزه هم‌کنشی نمادین ارائه شده در دهه‌های

1. Objective
2. Subjective
3. Conustructionism
4. Elhnomethodology
5. Cognition
6. Idealism
7. Phenomenology
8. Subjectivsm
9. Qualitative Sociology

دوم و سوم سده بیستم که آموزه جامعه‌شناختی شیکاگو هم نامیده می‌شود ارتباط معنی‌داری دارد. دومین آموزه پسااثبات‌گرایی، رویکرد انتقادی نام گرفته است. این آموزه تقریباً به یک اندازه مخالف اثبات‌گرایی و تفسیرگرایی است. سرچشمه آموزه انتقادی به نوشته‌های کارل مارکس،^۱ زیگموند فروید،^۲ تئودور آدورنو،^۳ و هربرت ماکوزه^۴ برمی‌گردد ولی یورگن هابرماس^۵ را عموماً گسترش‌دهنده این آموزه در سده بیستم می‌نامند (نیومن، ۱۳۸۹: ۱۹۶). پیروان آموزه انتقادی همانند تفسیرگرایان برآنند که اثبات‌گرایی توان‌اندیشیدن، احساس کردن انسان و بافت اجتماعی کنش انسان را نادیده می‌گیرد و از این رو ضد انسان‌گرایی است. آموزه انتقادی این نکته را هم اضافه می‌کند که اثبات‌گرایی پشتیبان وضع موجود است و به‌جای اینکه وضع موجود را تنها مرحله از تاریخ دگرگونی‌های جامعه انسانی بداند، آن را به‌صورت یک سامانه اجتماعی پایدار می‌انگارد. آموزه انتقادی ایرادهای بیشتری به تفسیرگرایی وارد می‌کند و می‌گوید تفسیرگرایی بیش از حد ذهن‌گرا و نسبی‌گرا است؛ همه دیدگاه‌ها را برابر و هم‌ارزش می‌داند؛ ایده‌های افراد را مهم‌تر از شرایط واقعی قلمداد می‌کند؛ با تمرکز به وضعیت‌های خرد و محلی از زمینه‌های گسترده‌تر و بلندمدت‌تر چشم می‌پوشد؛ و مانند اثبات‌گرایی مردم را برای بهبود بخشیدن به زندگی خود راهنمایی نمی‌کند. به گفته نیومن «علم اجتماعی انتقادی، علوم اجتماعی را به‌عنوان نوعی فرایند انتقادی پژوهش توصیف می‌کند که ورای توهمات سطحی حرکت می‌کند تا ساختارهای واقعی دنیای مادی را برای کمک به افراد در تغییر شرایط و ایجاد دنیای بهتر آشکار سازد» (نیومن ۱۳۸۹: ۱۹۷). نیومن در پایان بررسی آموزه‌های علوم انسانی و اجتماعی اشاره‌ای هم به سه آموزه در حال‌رشد خودنگر^۶، فمینیسم^۷ و پست‌مدرنیسم^۱ دارد.

1. Karl Marx
2. Sigmund Freud
3. Theodore Adorno
4. Herbert Marcuse
5. Jurgen Habermas
6. Reflectivism
7. Feminism

اووه فلیک بر آن است که این آموزه‌ها یا نظریه‌ها همگی سه سرچشمه اصلی دارند که عبارتند از: سنت همکنش نمادین،^۲ روش‌شناسی مردم‌نگارانه و ساختارگرایی.^۳ هم‌کنش نمادین بر آن است که مبنای مطالعات تجربی معنای ذهنی است که افراد انسانی به کنش‌های یکدیگر و واقعیات زیست‌محیطی خود نسبت می‌دهند. هم‌کنش نمادین را پرورده سنت عمل‌گرایی^۴ امریکایی می‌دانند (Joas 1987: 82 – 115)؛ که ادامه‌دهنده آموزه شیکاگو در جامعه‌شناسی و روش‌شناسی است. بلومر نظریه هم‌کنش نمادین را دارای سه اصل یا مفروض می‌داند و آنها را بدین‌گونه می‌شمارد:

۱. آدمیان بر مبنای معنایی که پدیده‌ها برایشان دارند با آنها رفتار می‌کنند؛
۲. معنای این پدیده‌ها از هم‌کنش اجتماعی فرد با انسان‌های دیگر ریشه می‌گیرد؛

۳. این معناها در فرایند تفسیری اصلاح و به‌کار گرفته می‌شوند (Blumer, 1969).

به سخن ساده‌تر می‌توان گفت که انسان‌ها نه خود واقعیت، بلکه تنها تصورات آنها را در اختیار دارند و این تصورات را به‌جای واقعیات مربوطه در نظر گرفته و برپایه آنها دست به کنش می‌زنند. این را اصل توماس نامیده‌اند. این اصل می‌گوید هنگامی که یک فرد موقعیتی را واقعی تعریف می‌کند، این موقعیت پیامدهای واقعی می‌یابد. همین نکته است که پای اصل روش‌شناختی کنش متقابل نمادین را پیش می‌کشد. که بر مبنای آن محققان باید به جهان از زاویه دید افراد مورد مطالعه‌شان نگاه کنند (فلیک، ۱۳۸۹: ۷۴). نگاه کردن به جهان از دیدگاه دیگران هم‌کنش نمادین عینی را تبدیل به هم‌کنش نمادین تفسیری می‌کند.^۵

سرچشمه دوم نظریه‌های روش‌شناختی کیفی، روش مردم‌نگارانه است. به‌نظر فلیک، هارولد گارفینگل با ارائه این نظریه محدودیت‌های توجه کنش نمادین به

-
1. Postmodernism
 2. Symgolic Interation
 3. Structureilism
 4. Pragmatism
 5. Interperative Interactionism

دیدگاه‌های شخصی را پشت سر گذاشته است (گارفینگل، ۱۹۸۶: ۷۴). پی بردن به چگونگی بازتولید واقعیات اجتماعی در فرایند هم‌کنش انسان‌ها هدف اصلی این نظریه پژوهش کیفی است. جی هریتیج، مفروضات بنیادین این روش‌شناسی را این‌گونه می‌شمارد:

۱. هم‌کنش، ساختاری سازمان‌یافته دارد؛
۲. هرگونه مشارکتی در هم‌کنش ضمن شکل گرفتن برپایه پیش‌زمینه باعث بازسازی آن نیز می‌شود؛

۳. نمی‌توان در هم‌کنش وجود نظم را منکر شد (Heritage, 1985: 1-17).
سومین سرچشمه نظریه‌های مربوط به پژوهش کیفی، سازه‌انگاری است. همچنان‌که قبلاً ذکر شد فرض بنیادین این نظریه می‌گوید سامانه‌های معنایی فرهنگی، ساختن واقعیات ذهنی و اجتماعی را قالب‌بندی می‌کنند. این نظریه بر آن است که ظاهر کنش‌ها و واقعیات اجتماعی با ژرفای آنها تفاوت دارد اگرچه ظاهر این پدیده‌ها در دسترس انسان قرار دارد اما زیرساخت‌های آنها دور از دسترس و تأملات روزمره آدمیان است. معانی ذهنی، سرچشمه ساختار بیرونی کنش‌ها است ولی ساختار زیرین سرچشمه خود کنش‌هاست. ساختارهای زیرین عبارتند از: الگوهای فرهنگی، قالب‌های تفسیری و ساختارهای پنهان معانی که در ناخودآگاه اجتماعی باقی می‌مانند.

در سده بیست‌ویکم برخی اصول تفسیرگرایی مورد تردید قرار گرفته‌اند. برخی برآنند که متن مورد نظر تفسیرگرایان نه جهان است و نه بخشی از آن را بازنمایی می‌کند. هر متنی فراورده‌های منافع و علایق آنهایی است که آن را تولید کرده و می‌خوانند. هر خواننده‌ای دیدگاه خود را به متن تحمیل می‌کند. به‌هرحال متن به‌مثابه داده تجربی در همه شاخه‌های تفسیرگرایی پذیرفته شده است (فلیک، ۱۳۸۹: ۸۳-۷۳، ۹۲).

متن و واقعیت

در پژوهش کیفی، متن سه کار عمده انجام می‌دهد:

۱. داده‌های تحقیقی را به‌دست می‌دهد؛

۲. بر پایه داده‌ها، تفسیر آنها صورت می‌گیرد؛

۳. یافته‌های تفسیر متن به دیگران منتقل می‌شود.

این همان روند تبدیل جهان به متن است که هرمنوتیک عینی نامیده می‌شود. متن خود دو سرچشمه دارد: داده‌های به‌دست‌آمده از مصاحبه‌های پیشین که تبدیل به متن شده‌اند و داده‌هایی که به‌وسیله خود پژوهشگر از طریق ثبت و ضبط گفتگوها به متن تبدیل می‌شوند. به‌هرحال در پژوهش کیفی درک واقعیت اجتماعی از طریق اتکا به متن صورت می‌گیرد. به سخن دیگر در گام نخست، واقعیت تبدیل به متن می‌شود و در گام بعدی ترجمه متن به واقعیت انجام می‌گیرد یا به‌صورت ساده‌تر در گام نخست متن جایگزین واقعیت می‌شود و به‌جای واقعیت مورد واکاوی قرار می‌گیرد و در گام بعدی تفسیر متن به واقعیت ترجمه می‌شود. در هر دو گام احتمال خطا وجود دارد که به بحران‌هایی انجامیده است که نخستین آنها بحران بازنمایی است.

بحران بازنمایی

متن به‌هرحال بر پایه مشاهده بازنمایی واقعیت ساخته می‌شود. افزون بر خطاهایی که در جریان ساختن متن بر پایه بازنمایی‌ها ممکن است روی دهد، پرسش بنیادی این است که خود بازنمایی‌ها چه نسبتی با واقعیات دارند؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش دو راه وجود دارد: ۱- پذیرفتن بازنمایی‌ها به‌عنوان بازتاب‌دهنده قابل قبول واقعیات، ۲- صرف‌نظر کردن از واقعیات به سود مطالعه خودبازنمایی به‌عنوان واقعیت. در حالت نخست سنجش میزان سازگاری بازنمایی‌ها با واقعیات مطرح می‌شود. همچنان‌که دیدیم همه روئنا‌ی منطقی دانش علمی برای فهم معنای داده‌ها یا بازنمایی‌ها به‌وجود آمده است. روش‌شناسان عموماً برآنند هنوز هم نسبت میان بازنمایی و واقعیت ناگشوده مانده است و ناگشوده خواهد ماند. بن‌مایه این بحران را پذیرش واقعیات فراسوی بازنمایی آنها پدید آورده است. از این‌رو گشودن بحران بازنمایی مورد نظر پژوهشگران کیفی صرف‌نظر کردن از واقعیت به سود بازنمایی یا جایگزین کردن واقعیت با بازنمایی است که هرمنوتیک تفسیری نام دارد. هرمنوتیک تفسیری بر آن است که واقعیت اجتماعی همان واقعیت داشتن خودبازنمایی‌هاست. در نتیجه علوم اجتماعی یعنی دانش به‌دست‌آمده از واکاوی بازنمایی‌ها. در اینجا

که بحران بازنمایی گشایش ناپذیر می‌شود. چراکه هر بازنمایی نمی‌تواند چیزی جز بازنمایی پیش از خود باشد به‌ناگزیر باید تصور کرد که یک بازنمایی نخستین وجود داشته است که متکی بر بازنمایی پیش از خود نبوده و از هستی فراسوی بازنمود سرچشمه گرفته است. مانند همان نظریه انفجار بزرگ که در حال حاضر یک پارادایم سامان‌مند از کیهان‌شناسی پدید آورده است که سازگار با دو عنصر تجربی و منطقی دانش علمی است. با این استدلال می‌توان نتیجه گرفت که نخستین بازنمود بازتابی بوده است از یک هستی فراسوی خود، به‌صورت واقعیات طبیعی یا اجتماعی. به سخن دیگر معنایی که به بازنمودها داده می‌شود یعنی دال‌ها باید به مدلول‌های فراسوی بازنمود ارجاع دهند تا معنایی داشته باشند. انکار رهنمود دال یا بازتاب به مدلول (هستی فراسوی بازتاب) خود دال را بی‌معنا می‌کند. بحران بازنمایی، بحران مشروعیت پژوهش کیفی را هم به‌دنبال داشته است. این بحران از انکار وجود واقعیات فراسوی بازنمایی به‌وسیله پست‌مدرنیست‌ها ریشه می‌گیرد. با انکار واقعیتی جز بازنمایی‌ها، معیاری برای سنجش اندازه درستی یافته‌های پژوهش کیفی برجای نمی‌ماند؛ از این‌روست که پست‌مدرنیست‌ها به‌طور کلی امکان مشروعیت‌بخشی به دانش علمی را ناشدنی می‌دانند (فلیک، ۱۳۸۹: ۹۴).

روش‌شناسانی مانند فلیک، آیزر (Iser, 1993)، گبائوئر و وولف (Gebauer and Wulf) کوشیده‌اند برای مشروعیت بخشیدن به ادعاها و یافته‌های پژوهش کیفی به‌جای بازنمودها، پای تقلید را به‌میان بکشند و بگویند صحنه‌های نمایش‌های تجسمی مانند تئاتر، تقلیدی از واقعیات اجتماعی هستند. آنان می‌گویند: «فرد از طریق فرایندهای تقلیدی، خود را با جهان شبیه‌سازی می‌کند.» این نظریه به پژوهشگر کیفی کمک می‌کند تا از دچار شدن به توهم بحران که از ویژگی‌های نظریه بازنمایی است اجتناب کند و درعین حال عناصر برساختی در فرایند بازنمایی و فرایند درک را نادیده بگیرد. تعریف علوم اجتماعی به‌عنوان دانش حاصل از مشاهده و مطالعه تقلیدها از واقعیت اجتماعی خود نیز نمی‌تواند گره‌گشا باشد، چراکه مسئله سازگاری تقلید از واقعیت را جایگزین مسئله سازگاری بازنمود با واقعیت می‌کند و بدین‌سان بحران‌های بازنمایی و مشروعیت برجای خود می‌مانند تا نظریه‌پردازان پست‌مدرن راه‌های دیگری برای آنها پیدا کنند.

رفع کمبودهای پژوهش کمی به عنوان عامل مشروعیت بخش پژوهش کیفی شیوه پژوهش کیفی برای رفع کمبودهای پژوهش کمی در کاربرد آن برای مطالعه پدیده‌های اجتماعی بنیان‌گذاری شد. کمبودهای پژوهش‌های کمی همواره به عنوان عامل مشروعیت بخش پژوهش کیفی به کار رفته است. برای درکی روشن‌تر از استدلال پژوهش‌گران کیفی، نگاهی گذرا به روند پژوهش کمی مورد انتقاد پیروان روش کیفی می‌تواند سودمند باشد. پژوهشگران کیفی عناصر عمده روند پژوهش کمی را به قرار زیر ذکر کرده و نقد نموده‌اند.

۱. جدایی روشن علت‌ها و معلول‌ها برای واکاوی روابط میان آنها، بیان این روابط به صورت فرضیه نظری و تبدیل آن به فرضیه عملی برای سنجش یا اندازه‌گیری و در نتیجه نیاز به کمی کردن داده‌ها.
۲. تهیه طرح پژوهش به گونه‌ای که بتواند یافته‌های به دست آمده از بررسی نمونه‌ها را به موارد مشابه بررسی نشده تعمیم دهد و در نتیجه این نوع یافته‌ها را به صورت قوانین فراگیر علمی درآورد.
۳. پدیده‌های مورد مشاهده بر پایه فراوانی و توزیع شان رده‌بندی می‌شوند و برای پی بردن به روابط میان آنها اثر عوامل ناشناخته تا حد امکان کنترل می‌گردد.
۴. اثر ارزش‌ها و باورهای پژوهشگر بر موضوع پژوهش هم تا حد امکان کنترل می‌شود تا عوامل ذهنی مانند ارزش‌ها و باورهای پژوهشگر از روند پژوهش حذف شود و بدین سان عینیت یافته‌ها فراهم آید.
۵. معیارهای عام و استاندارد شده‌ای برای ارزیابی روند و یافته‌های پژوهش به کار می‌رود.

ادعای عینیت در روند پژوهش کمی نخستین و پایدارترین نقد پشتیبانان روش کیفی بوده است. ماکس وبر، یکی از راه‌گشایان پژوهش کیفی در دهه‌های نخستین سده بیستم اعلام کرد که وظیفه عمده علم «افسون‌زدایی از جهان است» ولی در دهه‌های پایانی همان سده برخی از پشتیبانان پژوهش کیفی افسون‌زدایی از علم را مطرح کرده‌اند (فلیک، ۱۳۸۹: ۱۴)؛ البته منظور آنان افسون‌زدایی از همه معیارها و روند پژوهش کمی می‌باشد. پژوهشگران کیفی برآنند که یافته‌های پژوهش کمی از واکاوی پدیده‌های اجتماعی، کاربرد عملی اندکی دارند به ویژه پیروان آموزه انتقادی

توجه نکردن پژوهشگران کمی به نیازهای واقعی جامعه به‌ویژه دخالت نکردن آنها در امر سیاسی و چگونگی مدیریت جامعه به سود گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده، در نتیجه پایدار پنداشتن وضع اجتماعی موجود را کمبودهای عمده‌ی روش کمی و آموزه بنیادی آن یعنی پوزیتیویسم قلمداد می‌کنند. تقریباً همه پست‌مدرنیست‌ها می‌گویند علم دیگر حقایق مطلق عرضه نمی‌کند،^(۵) که بتوان آن را بدون انتقاد پذیرفت. پیروان پژوهش کیفی اضافه می‌کنند که یافته‌های پژوهش کمی به علت رعایت معیارهای حرفه‌ای روش‌شناختی به‌وسیله توده‌های مردم فهمیده نمی‌شوند و فراتر از همه عدم امکان دستیابی به عینیت ناب است. از آنجاکه عینیت و عمومیت یافته‌های علمی از واکاوی پدیده‌های اجتماعی قابل دسترسی نیست، آنچه باقی می‌ماند بیان گزاره‌هایی است که به موضوعات و موقعیت‌ها مربوطند که از بنیان تجربی مناسبی هم برخوردار باشند (فلیک، ۱۳۸۹: ۱۵).

البته این راهنمایی‌های نظری به‌عنوان اندرز می‌توانند مورد توجه برخی از پژوهشگران کیفی قرار گیرند ولی پرسش بنیادین تعیین کیفیت خود پژوهش کیفی است که همچنان بدون پاسخ مانده است. گروهی از پژوهشگران کیفی بر سر کاربرد معیارهای سنتی اعتباریابی، پایایی سنجی و عینیت در پژوهش کیفی با هم در جدالند و گروه دیگری هم بر سر بود و نبود نیاز به هرگونه روش سنجش میزان کیفیت پژوهش کیفی با هم اختلاف دارند (فلیک، ۱۳۸۹: ۳۰)، عده‌ای دیگر نیز چاره کار را در تلفیق یا آمیختن شیوه‌های پژوهش کمی و کیفی با یکدیگر می‌دانند ولی درباره اینکه این دو شیوه به‌ظاهر ناسازگار را چگونه می‌توان درهم آمیخت، راه‌های گوناگونی را پیشنهاد می‌کنند. به‌عنوان مثال بریمن یازده راه برای درهم آمیختن شیوه‌های پژوهش کمی و کیفی پیشنهاد می‌کند (Bryman, 1992) این درحالی است که گروه دیگری از پژوهشگران کیفی نیازی به درهم‌آمیزی این شیوه‌ها نمی‌بینند. شیوه پژوهش کیفی بدون توجه به این جدال‌های نظری در عمل روندها و تکنیک‌های شناخته‌شده‌ای به‌کار می‌بندد که چند مورد از آنها به‌عنوان نمونه ذکر می‌شود.

گونه‌هایی از کاربرد شیوه کیفی در پژوهش پدیده‌های اجتماعی

۱. **مشاهده از طریق مشارکت**^۱: در این روش، مشاهده‌گر (پژوهشگر) برای گردآوری داده‌های قابل اطمینان خود را به‌عنوان جزئی از موضوع پژوهش (گروه انسانی مورد مطالعه) درمی‌آورد تا بتواند احساسات، نظرات، باورها و ارزش‌های گروه مورد مطالعه را از درون یا از دیدگاه خود آنها بفهمد. طبعاً این کار به‌طور پنهانی صورت می‌گیرد و پژوهشگر منظور خود از این مشارکت در فعالیت‌های گروه مزبور را باید از آنان پنهان نگه دارد تا بتواند واکنش‌پذیری مشاهده‌کنندگان را خشی سازد. خود این روش مشاهده هم کاربردهای گوناگونی دارد، مانند مشارکت کامل، مشارکت‌کننده به‌عنوان مشاهده‌گر، یا مشاهده‌گر به‌عنوان مشارکت‌کننده. داده‌های به‌دست‌آمده از این طریق، معمولاً از اعتبار یا روایی درونی بالایی برخوردار است ولی پرسش‌های اخلاقی فراوانی هم به‌دنبال دارد.

۲. **قوم‌نگاری**^۲: این روش برای توصیف مفصل زندگی یا فرهنگ یک گروه انسانی از دیدگاه اعضای خود آن گروه به‌کار می‌رود. در این روش هر فردی به‌اصطلاح قطره‌ای از دریا یا بازتابی از فرهنگ گروه خود تلقی می‌شود، چراکه اشارات، نمادها، آواها، و ضرب‌المثل‌های هریک از آنها معنای خاصی برای اعضای دیگر آن فرهنگ دارد. هدف یک قوم‌شناس پی بردن به معنی اشاراتی مانند چشمک زدن یا سر تکان دادن در فرهنگ‌های مختلف است. این روش به‌ویژه در مطالعات فرهنگی برای فهم عمیق فرهنگ‌ها و مقایسه آنها با یکدیگر کاربرد گسترده‌ای دارد و می‌تواند در مبادلات فرهنگی بسیار راهگشا باشد.

۳. **مشاهده با کاربرد ابزارهای دیداری**^۳: کاربرد این روش مشاهده در پژوهش کیفی تا حدودی تازگی دارد. در این روش از ابزارهایی مانند دوربین‌های عکسبرداری و فیلم‌برداری برای ثبت پدیده‌های اجتماعی استفاده می‌شود. ثبت گرافیک پدیده‌های اجتماعی علاوه بر دقت در توصیف این پدیده‌ها، امکان مشاهده مکرر آنها را هم فراهم می‌آورد. با تکرارپذیر کردن مشاهده یک پدیده یا واقعیت

1. Participant- Observation

2. Ethnography

3. Photography

اجتماعی می‌توان به میزان دقت روایت‌های اجتماعی پی برد. با ثبت اشارات و حرکات و تکرار آنها در موقعیت‌های مختلف می‌توان به معنای آنها در درون متن اجتماعی با وضوح بی‌مانندی دست یافت. این روش نوپا پشتیبانان روزافزونی پیدا کرده و پای هنرمندان را به پهنه جامعه‌شناسی باز نموده است (Stone, 1972).

۴. **روش‌شناسی قومی یا مردمی**^۱: این روش برای سنجش میزان پابندی اعضای یک گروه به هنجارهای فرهنگی خود به‌کار می‌رود. پژوهشگر با انجام برخی اعمال نابهنجار یک دگرگونی در هنجارهای جاافتاده ایجاد می‌کند تا پی ببرد که اعضای گروه با چه سرعت و جدیتی می‌کوشند تا سامانه هنجار پیشین را دوباره برقرار سازند. این روش می‌تواند میزان اثر رخنه ارزش‌های یک فرهنگ در فرهنگ‌های دیگر را نشان دهد. مثلاً نوگرایی چه اثری در سامانه ارزش‌های سنتی یک فرهنگ خاص به‌جا گذاشته است و چه کارهایی برای برقراری سامانه ارزشی پیشین در یک جامعه یا گروه صورت می‌گیرد (Garfinkel, 1967).

۵. **تاریخ‌نگاری**^۲: تاریخ‌نگاری یکی دیگر از راه‌های کاربرد شیوه کیفی پژوهش است که گاهی روش تاریخی هم نامیده می‌شود و برای گردآوری داده و شواهد تاریخی برای رویدادهای اجتماعی گذشته به‌کار می‌رود. شواهد یا منابع تاریخی را عموماً به چهار گروه منابع یا شواهد تقسیم می‌کنند. منابع دست اول معمولاً به منابع بایگانی‌ها گفته می‌شود که هنوز منتشر نشده‌اند. این منابع بسیار گوناگون بوده از بایگانی‌های ملی تا یادداشت‌های شخصی را دربرمی‌گیرد و در نتیجه به کشف داده‌های جدید و گاهی غیرمنتظره کمک شایانی می‌کند. منابع دست دوم مطالب انتشاریافته بر پایه منابع دست اول را شامل می‌شود. پرونده‌ها و اسناد نگهداری‌شده در سازمان‌های عمومی یا خصوصی گروه دیگری از منابع و شواهد تاریخی به‌شمار می‌روند. نوع دیگری از منابع تاریخی به مجموعه‌هایی گفته می‌شود که عموماً شامل زندگی‌نامه‌های خودنگار، خاطرات شخصی یا تاریخ شفاهی هستند و بالاخره گروه چهارم را هم مطالب منتشرشده تشکیل می‌دهد.

دشواری عمده در کاربست شیوه کیفی در تاریخ‌نگاری یا روش تاریخی تعیین

میزان درستی روایت‌ها است.^(۶) به‌رغم این دشواری، روش تاریخی در پی بردن به روابط علت و معلولی پدیده‌های اجتماعی از اهمیت بی‌مانندی برخوردار است.

۶. شیوه کیفی تحلیل محتوا: تحلیل محتوا بیش از آنکه یک شیوه مشخص کاریست پژوهش کیفی باشد یک شیوه گردآوری داده در هر دو شیوه کمی و کیفی است. هدف اصلی در تحلیل محتوا عبارت است از تجزیه و تحلیل محتوای یک متن که این متن می‌تواند واژه‌ها، گزاره‌ها، جمله‌ها، پاراگراف‌ها، عکس‌ها، نمادها یا ایده‌ها و اندیشه‌ها باشد. این روش گردآوری و تحلیل داده‌ها را می‌توان با شیوه کیفی و یا با شیوه کمی و همچنین با ترکیبی از آن دو به‌کار برد. این روش می‌تواند بسیاری از واقعیات پنهان در پشت پدیده‌های اجتماعی را نمایان سازد. مثلاً با تحلیل محتوای روزنامه‌ها می‌توان به موضع‌گیری‌های گروه‌های اجتماعی و با تحلیل کتاب‌های درسی به اهداف سیستم آموزشی در یک جامعه پی برد. (Webb, 1981).

۷. تحلیل دوباره داده‌ها: در این روش داده‌هایی که به‌وسیله دیگران برای مقاصد دیگری گردآوری شده‌اند برای منظور دیگری مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرند. مثلاً از داده‌های سرشماری می‌توان برای مقاصد گوناگون استفاده کرد.

۸. شیوه کاربرد سنجه‌های پنهان: در این روش گردآوری داده‌ها از یک گروه، بدون اطلاع اعضای آن گروه صورت می‌گیرد و این کار اساساً برای جلوگیری از واکنش‌پذیری است. از آنجاکه افراد یک گروه اگر بدانند که در معرض مشاهده پژوهشگران هستند رفتارشان را تغییر می‌دهند و در نتیجه پژوهشگر اجتماعی به‌جای مشاهده رفتار عادی و طبیعی انسان‌ها، رفتار ساختگی آنها را مشاهده کرده و آنها را به‌عنوان رفتار عادی آن گروه در شرایط طبیعی به‌شمار آورده و بناگیزد دچار خطا خواهد شد، برای جلوگیری از این رویداد است که روش مشاهده غیرمستقیم را به‌کار می‌برند. با بررسی پنهان یک خانه می‌توان به بسیاری از واقعیات عادی و طبیعی درباره افراد آن خانواده پی برد یا از روی سرعت فرسودگی آسفالت یک خیابان، استنتاجاتی درباره میزان ترافیک آن خیابان انجام داد. کاریست این روش برای گردآوری داده‌های مربوط به پدیده‌های اجتماعی همان مشکلات اخلاقی

1. Content Analysis
2. Secondary Analysis of Data

روش مشاهده با مشارکت خودنمایی می‌کند.

۹. شیوه مطالعات موردی^۱: در این شیوه پژوهش، داده‌ها درباره یک موضوع گردآوری می‌شود ولی هدف، تعمیم یافته‌ها به موارد مشابه است. در این روش در واقع نمونه‌برداری صورت می‌گیرد ولی نمونه یک فرد بیشتر نیست. مورد مطالعه با گردآوری داده‌های جزئی‌تر به‌طور مفصل توضیح داده می‌شود. برخی این روش گردآوری داده‌ها را روش ژرفانگر می‌نامند، زیرا در این روش شمار افراد نمونه بسیار اندک ولی اطلاعات درباره آنها به‌طور مفصل گردآوری و تحلیل می‌شود. به سخن دیگر موضوع پژوهش با پهنای کم دارای ژرفای زیاد از لحاظ یافته‌ها خواهد بود. یافته‌ها از کاربرت این شیوه گردآوری داده در پژوهش‌های کیفی دارای روایی درونی زیاد و روایی بیرونی بسیار اندک می‌باشد (Hancock and Algozin, 2006).

۱۰. روش آزمون طبیعی: کاربرت این شیوه گردآوری داده در پژوهش‌های کیفی شباهت زیادی به گردآوری داده در روش کمی با کاربرت شیوه آزمونی دارد. یک نمونه به دو گروه مساوی از لحاظ خصالت مورد پژوهش تقسیم می‌شود. موضع هر دو گروه نسبت به موضوع پژوهش پیش‌آزمون می‌شود تا اختلاف احتمالی میان آنها معلوم گردد. در گام بعدی یکی از این دو گروه تحت تأثیر محرکت معینی قرار می‌گیرد، درحالی‌که گروه دیگر این محرکت را تجربه نمی‌کند، سپس موضع هر دو گروه نسبت به موضوع پژوهش دوباره سنجیده می‌شود تا از روی تفاوت آنها به اثر محرکت پی برده شود.

۱۱. شیوه نقش بازی یا تعامل گرانبمایی^۲: این یک شیوه ماهرانه گردآوری داده با بازی یک نقش به‌وسیله پژوهشگر در موضوع پژوهش است. مثلاً برای پی بردن به احساسات، روش‌های زندگی، رفتار و اندیشه‌های بیماران روانی در یک بیمارستان روانی، پژوهشگر با وانمود کردن اینکه خود نیز یک بیمار روانی است در یک بیمارستان روانی بستری می‌شود و از این طریق علاوه‌بر موضع‌گیری‌های بیماران روانی نسبت به یکدیگر به سوگیری‌های افراد سالم نسبت به بیماران روانی و برعکس نیز می‌توان پی برد و علاوه‌بر فهم این سوگیری‌ها، روند افزایش و

کاهش آنها قابل سنجش می‌شود. این روش را همچنین می‌توان در مطالعه گروه‌های خاص دیگر به کار برد و به نظرات افراد آن گروه نسبت به یکدیگر و افراد خارج از گروه پی برد. این شیوه برای سنجش موضع‌گیری‌های گروه‌های اجتماعی مختلف یا در واقع موضع‌گیری‌های نسبت به خودی‌ها و غیرخودی‌ها کاربرد مؤثری دارد (Rosenbam, 1973: 58).

۱۲. جامعه‌سنجی^۱: داده‌های به‌دست‌آمده از کاربرد این شیوه پژوهش کیفی برای سنجش فاصله اجتماعی اعضای یک گروه نسبت به یکدیگر یا ارزش‌های مشترک به کار می‌رود. با این شیوه گردآوری داده‌ها می‌توان به میزان جاذبه‌ها و دافعه‌های اعضای یک گروه نسبت به یکدیگر و نسبت به ساختار گروه پی برد. مفهوم کلیدی در این روش، فواصل اجتماعی^۲ و چگونگی سنجش آن است. این فواصل اجتماعی معمولاً با نموداری به نام جامعه‌سنج^۳ نشان داده می‌شود. برای گردآوری داده‌های لازم برای ترسیم نمودار جامعه‌سنج پرسش‌نامه مخصوص تنظیم و به کار بسته می‌شود.

نتیجه‌گیری

این بررسی از بنیادهای نظری و کاربردهای عملی پژوهش کیفی نشان می‌دهد که شیوه پژوهش کیفی تفاوتی بنیادی با شیوه پژوهش کمی ندارد؛ هر دوی این شیوه‌های پژوهش در پی برپایی یک سامانه منطقی برای پی بردن به معنای داده‌های تجربی هستند و داده‌های تجربی هم از مشاهده مستقیم یا غیرمستقیم پدیده‌ها به‌دست می‌آید. بدینسان مشاهده، سنگ بنای هر دو شیوه پژوهش کیفی و کمی است؛ با این تفاوت که در پژوهش پدیده‌های انسانی گونه دیگری از مشاهده که مصاحبه نامیده می‌شود، بیش از شیوه پژوهش کمی کاربرد دارد. یعنی از توان سخن‌گویی انسان در پژوهش درباره خود او به‌طور گسترده استفاده می‌شود. داده‌های به‌دست‌آمده از طریق مشاهده هستی‌ها برای توصیف آنها به کار می‌رود و این توصیف با کاربرد نمادهای کلامی و عددی صورت

1. Sociometry
2. Social Distances
3. Sociogram

می‌گیرد که به ترتیب در شیوه‌های کیفی و کمی کاربردی گسترده‌تر دارند ولی همچنان که دیدیم درجاتی از نمادهای کلامی یا عددی در هر دو شیوه پژوهش به چشم می‌خورد و تعیین حد معینی از کاربرد این نمادها برای تمییز پژوهش کمی و کیفی از یکدیگر امری ناشدنی است. پیروان چندگانگی روش پژوهش علمی برای مشروعیت بخشیدن به شیوه‌های پژوهش کیفی به عنوان یک روش پژوهش متفاوت از روش علمی سنتی از کاربرد شیوه پژوهش کیفی در مطالعه پدیده‌های طبیعی - آن هم با اطلاع از اینکه کاربرد شیوه پژوهش کیفی در واکاوی پدیده‌های طبیعی گسترده‌تر، پرمناز و دیرینه‌تر از کاربرد آن در پژوهش پدیده‌های انسانی و اجتماعی است - سخنی به میان نمی‌آورند.

این واقعیت که توان سخن‌گویی انسان و محتوای ذهنی‌اش او را موضوع پژوهشی کم‌وبیش متفاوت از موضوع پژوهش‌های طبیعی و پژوهشگران را نیازمند کاربرد شیوه‌ای متفاوت در گردآوری داده‌ها و تفسیر آنها می‌کند، طرفداران چندگانگی روش پژوهش علمی را بر آن داشته است که برای برجسته‌تر کردن این تفاوت‌ها از چگونگی کاربرد شیوه کیفی در پژوهش پدیده‌های طبیعی به کلی چشم‌پوشی کنند و آن را شیوه انحصاری پژوهش در پدیده‌های انسانی قلمداد نمایند تا از یک سو ادعای متفاوت و مستقل بودن روش پژوهش کیفی از روش پژوهش کمی جاافتاده را ثابت کنند و از این راه به خواسته دیگر خود یعنی چندگانگی روش پژوهش علمی هم برسند. بدون اقرار به اینکه اصل مشاهده برای گردآوری داده‌های تجربی و برپایی سامانه منطقی برای پی بردن به معنای داده‌های تجربی در همه شیوه‌های پژوهش علمی پابرجا می‌ماند. اگر روش را چگونگی روند پدیدآوری یک هستی به وسیله انسان تعریف کنیم و هستی مورد نظر را هم دانش علمی حاصل از سامانه منطقی استوار بر داده‌های تجربی بدانیم، روش پژوهش علمی به ناچار باید تجربه و منطق را با هم به کار بندد تا بتواند چنین سامانه‌ای از دانش پدید آورد. البته چند دانش انگشت‌شمار دیرینه مانند ریاضیات، الاهیات، و شهود وجود دارند که تجربه پایه نیستند و روش پژوهش علمی در رویارویی با روش مطالعه در این نوع شناخت‌ها پدید آمد و معنا یافت.*

پی‌نوشت‌ها

۱. واژه با مفهوم Grounded Theory را نویسندگان فارسی زبان عموماً - بدون توجه به این واقعیت که همه تئوری‌های علمی در تحلیل نهایی داده‌بنیادند - «تئوری داده‌بنیاد» ترجمه کرده‌اند، در نتیجه داده‌بنیاد بودن نمی‌تواند به‌عنوان ویژگی این تئوری به‌شمار آید. تفاوت در سرچشمه داده‌های مورد کاربرد در تئوری‌سازی است. در تئوری‌سازی عموماً از داده‌هایی استفاده می‌شود که نتیجه مشاهده خود پژوهشگر از بازنمود واقعیات است؛ درحالی‌که در پرداختن Grounded Theory از داده‌هایی استفاده می‌شود که پیامد مشاهده بازنمود واقعیات به‌وسیله خود افراد یا گروه‌های مورد پژوهش است و در نتیجه تئوری بر پایه دیدگاه‌های آنها از واقعیات ساخته می‌شود؛ از این‌رو شاید واژه «پژوهیده‌بنیاد» مفهوم را بهتر برساند.

۲. بر پایه پژوهشی که از مقالات منتشرشده در معتبرترین مجلات روابط بین‌المللی از سال ۱۹۸۰ تا ۲۰۰۶ به‌وسیله چهار روش‌شناس بنام صورت گرفته است و در همایش انجمن علوم سیاسی آمریکا در سال ۲۰۰۷ ارائه و با مشخصات زیر منتشر شده است.

Daniel Balince, Amy. Oaks Susan Peterson, and J. Tierney, *The International Relations Discipline*, 1980 - 2006

نشان داده شده است که در اوج مخالفت با پوزیتیویسم از ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۳ مقالات تنظیم شده بر پایه شناخت‌شناسی «پوزیتیویستی» و مخالف پوزیتیویسم به ترتیب ۵۸ درصد و ۴۲ درصد بوده و از آن تاریخ به بعد مقالات پوزیتیویستی به تدریج فزونی یافته و در سال ۲۰۰۶ به ۸۹ درصد رسیده، درحالی‌که مقالات غیرپوزیتیویستی همواره روبه کاهش بوده و در سال ۲۰۰۶ به ۱۱ درصد رسیده است. این منبع در آدرس اینترنتی زیر قابل دسترسی است.

<http://webcache.googleusercontent.com/search?4=caehe: MDZ/m EOLCZSY:>

TR Theoty and pr... 2008//4

جالب آنکه بسیاری از این پژوهش‌ها بر پایه شناخت‌شناسی «پوزیتیویستی» با شیوه کیفی صورت گرفته است.

۳. سازه‌انگاران واقعیات را ساخته‌وپرداخته انسان می‌دانند. سازه‌انگاران سخت حتی واقعیات طبیعی را هم برساخته انسان می‌شمارند، درحالی‌که سازه‌انگاران نرم تنها واقعیات اجتماعی و انسانی را ساخته انسان می‌دانند و هستی‌های طبیعی را مانند پیروان آموزه‌های

واقع‌گرا، خارج از ذهن انسان و مستقل از آن می‌دانند.

۴. پس از دستیابی انسان به این آگاهی انقلابی و دوران‌ساز که همه پدیده‌های اجتماعی پیامد کنش خود انسان‌هاست، مطالعه کنش انسانی مورد توجه گسترده و روزافزونی قرار گرفت و معلوم شد که این کنش‌ها از دیدگاه شمار کنشگران به دو گروه فردی و جمعی تقسیم می‌شوند. کنش‌های فردی اساساً از انسان تنها سر می‌زند و به پیدایی پدیده‌هایی مانند اندیشیدن، نقاشی کردن، داستان‌سرایی و... می‌انجامد. پدیده‌های کنش فردی را فرآورده‌های انسانی می‌نامند و از مطالعه آنها علوم انسانی به دست می‌آید. درحالی‌که کنش جمعی انسان‌ها مانند جنگ، تجارت و هم‌کنشی‌های دیگر انسانی پدیده‌های اجتماعی را به وجود می‌آورد و از مطالعه این پدیده‌ها علوم اجتماعی به دست می‌آید. علوم انسانی همگی سستی و دیرینه هستند، آنچه تازگی دارد علوم اجتماعی است که بینش انسان نسبت به خود و زیست‌جهان خود را به کلی دگرگون ساخته است (وبر به نقل از لسناف، ۱۳۷۸: ۱۷-۱۶). ولی از اوایل دهه ۱۳۶۰ علوم اجتماعی در ایران بنا به دلایلی، عنصر نامطلوب شناخته شده و از گفتمان علوم انسانی کنار گذاشته شده است.

۵. البته روش‌شناسان کمی هرگز چنین ادعایی نداشتند.

۶. البته در رویکرد پست‌مدرنیسم درستی روایت اصلاً مطرح نیست چراکه هر روایتی مشروعیت خود را به همراه دارد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- استراوس، بی، افسلم، و کوربین، جولد (۱۳۹۰)، *مبانی پژوهش کیفی: فنون و مراحل تولید نظریه زمینه‌ای*، ترجمه ابراهیم افشار، تهران: نشر نی.
- انساف، مایکل اج (۱۳۷۸)، *فیلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: نشر کوچک.
- ببی، ارل، (۱۳۸۱)، *روش‌های تحقیق در علوم اجتماعی*، ترجمه رضا فاضل، دو جلد، چاپ ششم، تهران: مرکز مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، مرکز تحقیق و توسعه علوم انسانی.
- حریری، آنجلا (۱۳۸۵)، *اصول و روش‌های پژوهش کیفی*، تهران: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات.
- راسل، برتراند و آرتور ویلیام (۱۳۶۰)، *جهان‌بینی علمی*، ترجمه سیدحسن منصور، تهران: انتشارات آگاه.
- فلیک، اووه (۱۳۹۰)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، ویراست سوم، تهران: نشر نی.
- کرسول، جان (۱۳۹۱)، *پژوهش کیفی و طرح پژوهش: انتخاب از میان پنج رویکرد (روایت پژوهی پدیدارشناسی، نظریه داده‌بنیاد، قوم‌نگاری، مطالعه موردی، ترجمه حسین کاظمی، ویرایش دوم، تهران: انتشارات صفار.*
- مارش، دیوید؛ پاول فورلانگ (تابستان ۱۳۸۷)، «پوست نه پوستین: هستی‌شناسی و موقعیت‌شناسی در علوم سیاسی»، ترجمه سیدعلی میرموسوی، *فصلنامه علوم سیاسی*، سال یازدهم، شماره چهل و دوم صص ۳۱ - ۶۳.
- نیومن، ویلیام لاورنس (۱۳۸۹)، *شیوه‌های پژوهش علوم اجتماعی: رویکرد کیفی و کمی*، برگردان حسن دانایی‌فرد و سیدحسین کاظمی، تهران: مؤسسه کتاب مهربان نشر.

"Nature of Science" (<http://www.geskham. The Nature of Science htm>).

"Scientific Realism" in: *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, <http://Plato Stanford edu/entires/scientific Realism>.

Balinac, Daniel, Oaks, Ami, Peterson. Susan and Tietny. J (2001), *The International Relations Discipline 1980 - 2006*, (Prepared For The Annual Meeting Of The American Political Science Association. Cheago, Illinois Augst /

September - 2007

Becker, Howard S. (1996), "Epistemology of Qualitative Research". in R. Jessor, A. Colby and K. A Sweder (eds), *Ethnography of Human Development*, Chicago: University of Chicago Press.

Berger, B (1989), *Qualitative Research For Social, Sciences*, Boston: Allyn and Bacon).

Berger, Peter and Luckman, Thomas (1967), *The Social Construction Of Reality: A Treatise in the Sociology of Knowledge*, N. Y. Anchor.

Blumer, H. (1969), *Symbolic Interaction: Perspective and Method*, Berkeley and Los Angeles University of California Press.

Bogdan, Robert and Taylor, Steven. (1965), *Introduction to Quality Research Methods*, New York: Wiley.

Bryman, A. (1992), "Qualitative and Quantitative Research: Further Reflection On Their Integration", in: J. Brannen, (ed), *Mixing Methods: Qualitative and Quantitative Research*, Aldershot, Avebury, pp 158 – 180.

Creswell, John, W. (2009), *Research Design: Qualitative, Quantitative and Mixed Method Approaches*, 3rd ed. Thousand Oaks, CA: Sage

Denzin, N. K. and Lincoln, Y. S. (2000), *Handbook of Qualitative Research*, (2nd ed). Thousand Oaks, CA: Sage

Garfinkel, H. (1986), *Studies in Ethnomethodology*, Englewood Cliffs. N. J: prentice - Hall.

Garston, Bryan. (2010) "The Rhetoric Revival in Political Theory", *Annual Review of Political Science*, Vol.14, pp. 159 - 180

Gebauer, G. and Wulf C. (1995), *Mimetic Cultures Art and Society*, Berkeley, CA, University of California Press.

Geertz, C. (1973), *Interpretation of Cultures: Selected Essays*, New York: Basic Books

Graubard (ed) (1972), *Historical Studies Today*, (New York: Morton).

Guba, (ed) (1990), *The Paradigm Dialog*, Newbury/ park, CA: Sage.

Hanock, D. and Algozzin, B. (2006), *Doing Case Study Research*, New York: Teachers College Publications.

Heritage (1985), "Recent Developments in Conversation Analysis", *Sociological*, Vol. 15. pp. 1 - 17

Iser, W. (1993), *The Fictive and The Imaginary Charting Literary Anthropology*, Baltimore: Johns Hopkins University Press.

Jacob, E (1981), "Qualitative Research Traditions: A Review", *Review of*

Educational Research, Vol. 57: pp 1 - 50

Joas, H. (1987), "Symbolic Interactions", in A. Giddens and H. J. H. Turne (eds), *Social Theory Today*,. Cambridge Polity Press.

Kirk, J. L. and Miller, M (989), *Reality and Validity in Qualitlative Research*, Beverly Hills, CA: Sage.

Maxwell, J. A. (1996), *Qualitative Research Design: An Interactive Approach*, Thousand Oaks, CA: Sage.

Molinosky, B. (1916), *Magic, Science and Religion and Other Essays*, New York: Natural History Press.

Patton. M. Q. (1960), *Qualitive Evaluation and Mettods*, (2nd) ed. Thousand Oaks, CA: Sage duc.

Qualitative Program @ (<http://www.com.pappduy.lc/nuskin/RM2.htm>).

Rosenhan. D (1973), "Being Sane in Insane Places", *Science*, Vol. 179, pp. 251 - 58.

Stone, L. (1972), "photograpgy", in F: Gilbert and S. Graubard (eds), *Historical Studies Today*, New York: Morton.

Webb, E. et. at (1981), *Non Reactive Measures in Social Science*, Boston: Hougton Miffin.

